

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
خواستم این جابه رسم همه نوشته‌ها، تقدیمی بنویسم  
و این خطوط سیاه را به چشمان عزیز می تقدیم کنم  
که افتخار اسم سربازیش را دارم و رسمش را نه  
تا دیدم چیزی را هدیه می دهند که ارج و ارزشی داشته باشد  
پس بهتر همان که بنویسم:  
«من که باشم که بر آن خاطر خاطر گذرم...»

## فهرست

۳	مقدمه
۴	پیش‌نوشتار
۱۲	اشارت: پرواز و آغاز
۱۵	اشارت: از فرودگاه دبی تا سیاست‌های فرهنگی
۲۰	اشارت: نور خدا در خرابات مغان
۲۴	اشارت: سیدنا المیزبان
۲۶	اشارت: هندوستان
۲۹	اشارت: از باشگاه آباد تا دانشگاه آباد دبی
۳۵	اشارت: بدون‌ها
۳۹	اشارت: لغزشگاه دبی
۴۳	اشارت: دبی‌شناسی
۴۵	اشارت: پراتنز باز
۴۷	اشارت: پراتنز بسته
۵۲	اشارت: آرشیتکت کعبه
۶۳	اشارت: پیرغلام تمام
۶۶	اشارت: یک طرح جالب
۶۸	اشارت: این‌جا شبیه مطاف است
۷۱	اشارت: غفلتستان
۷۵	اشارت: حسین‌جان حسین‌جان
۷۸	اشارت: از گرایش تا منامه
۸۲	اشارت: دوستان را کجا کنند محروم
۷۶	اشارت: نان‌نخور و بمیر
۹۲	اشارت: جل‌الخالق
۹۸	اشارت: دبی‌ها و دوبیتی‌ها



## مقدمه ناشر:

نشر آثار قلمی و نوشته‌های طلاب و روحانیون که خود یکی از مسیرهای تبلیغی ماندگار و تاثیرگذار در جامعه است همیشه به عنوان یکی از دغدغه‌های نهادهای فرهنگی - تبلیغی بوده و هست. در این میان استفاده از تجارب تبلیغی و خاطرات و گزارشات مبلغین در سفرهای تبلیغی موضوعی است که کمتر به آن پرداخته شده است حال آن‌که برکات و آثاری که این قبیل نوشته‌ها می‌تواند داشته باشد گاهی از تاثیر بسیاری از آثار سنگین و علمی محض کمتر نیست.

شاید اثری که «سیاحت شرق» مرحوم آقاجفی قوچانی در نسل‌های بعد از ایشان داشته است کمتر از «شرح دعای صباح» و «شرح رساله تفاحیه» ایشان نباشد و می‌توان از این اثر گران‌قدر به عنوان یکی از منابع قابل استفاده برای آشنایی با فضای اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه آن روزگاران نام برد.

مؤسسه فرهنگی تبلیغی آسمان انتظار که از سال ۱۳۸۵ در راستای توسعه فعالیت‌های تبلیغی فعالیت خود را آغاز نموده، یکی از رسالت‌های خود را ترویج آثار قلمی طلاب و روحانیون با موضوع تبلیغ تعریف کرده است.

در اولین گام از حرکت برای تحقق این هدف انتشار سفرنامه‌ی حاضر که حاصل قلم جناب حجه‌الاسلام حمید وحیدی است و با نگاهی طلبگی و رویکردی فرهنگی نگاشته شده است در دستور کار این مؤسسه قرار گرفت.

امید است نشر این اثر که به بهانه نگاشتن خاطرات سفری تبلیغی به بررسی موضوعات مختلف پرداخته است قدمی مثبت و موثر در مسیر ترویج فرهنگ دینی و معارف اهل‌بیت‌علیهم‌السلام باشد.

مؤسسه فرهنگی آسمان انتظار

قم مقدسه زمستان ۱۳۹۰



## پیش‌نوشتار:

از قدیم بزرگترها یادمان داده بودند:

«عندلیبی که به هر غنچه دلش می‌لرزد بهتر آن است که در صحن گلستان نرود»  
روی همین اصل و قاعده هر چه دوست عزیزمان اصرار بر این سفر می‌کرد از رفتن به جلوه‌کده دنیا بیم داشتیم و مایل بودم سیر سفرهای طلبگی مان مثل سابق «من حرمِ اِلی حرم»<sup>۱</sup> باقی بماند و مثل تمام هشت سال گذشته که ایام تبلیغی یا شهرری و در خدمت حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام بودیم و یا تجریش و در محضر حضرت صالح بن موسی علیهما‌السلام توفیق تشرف داشتیم محرم امسال را نیز به زیارت به بهانه تبلیغ بگذرانیم.

تا این که اصرارِ دوست شفیق و از قدیم رفیقمان کار را به مشورت با عزیزِ دلم کشاند، عزیزی که هیچ‌گاه از مشورت با ایشان ضرر نکرده‌ام و هر چه راهنمایی‌ام کرده برایم خیر دنیا و آخرت داشته است.

علیرغم گمانی که به مخالفتِ عالم ربّانی و روشن بین و همیشه راهنمایم داشتم رفتنم را تایید کرد و سفارشات لازم پیش از سفر را نیز بدرقه راهم نمود و حکمت این تایید و سفارشات را هم بعداً فهمیدم.

و این شد که خدای کریم بر بنده کمترینش ثابت کرد که ادّعی «من حرم اِلی حرم» از حدّ ما بزرگ‌تر است و باید سرجایمان بنشینیم که «هر

---

۱ - از حرمی به حرم دیگر (از عالمی ربّانی شنیدیم که فرمود تمامی سفرهایم «من حرمِ اِلی حرم» بوده است).

که جایی دارد».

اما گذشته از بخش تواضع و شکسته نفسی که در صادقانه بودنش همیشه تردید جدی وجود دارد باید بگویم نورانیت جایی که رفتیم و سفری که داشتیم کم از «حرم» نبود و همان طور که «گر طهارت نبود مسجد و میخانه یکی است» از سوی دیگر اگر خدا بخواهد انسان در «خرابات مغان» هم نور خدا می بیند و اگر چشم‌ها را بشوئیم و جور دیگر ببینیم «همه عالم گواه عصمت اوست»!

سفری که گرچه طولش اندی کمتر از یک ماه بود ولی عمقی بیش از سال‌های سال برایم داشت و در طول آن پاکانی را دیدم که شاید امثالشان را در سرزمین‌های مقدّس هم به سختی بتوان یافت و دنیا زدگانی را نظاره کردم که پوچی و هیجی مقصد و مقصودشان را برایم به روشنی فریاد زدند و آشکار و آشکارتر ساختند. البته این آشکاری لزوماً به معنای عبرت گرفتن و دست از دنیا شستنمان نیست چرا که باز هم مثل همیشه «چه بسیار است عبرت‌ها و چه کم است عبرت گرفتن‌ها»<sup>۲</sup>.

برای خیلی‌ها دبی رفتن یا حکم درآمد و تجارت را دارد و یا حکم تفریح و سیاحت ولی برای ما که حکم زیارت را پیدا کرد و آنچه دیدیم و شنیدیم فانوس راه آینده شخصی و صنفی امان شد.

در این سفر برخاطره، عزیزان باتقوایی را دیدیم که تجلی زیبایی‌هایی پاک ماندن در جلوه‌سرای دنیا را نشانمان دادند و بازهم برایمان به تصویر کشیدند که هر چه هست در تقوا و بندگی خداست و اگر در

۲- «ما اکثر العبر و أقلّ الاعتبار» نهج البلاغه حکمت ۳۰۳.

مسیر او باشی عالم و آدم در مسیر تو خواهند بود<sup>۳</sup> و اگر چه گوشمان آشنا بود با این شنیده‌ها اما شنیدن کی بود مانند دیدن و صد البتّه عمل کردن - که خدا توفیقش را به همه بدهد - کی بود مانند شنیدن و دیدن. کشور مقصد چهل راهی بین‌المللی بود که از شرق دور تا غرب دورتر در آن آدم وجود داشت و از فقراء ندار تا توریست‌هایی که نمی‌دانستند پول‌هایشان را چطور خرج کنند در آن حضور داشتند. کشوری که به اندازه یکی از استان‌های کوچک ایران<sup>۴</sup> وسعت و به اندازه نصف تهران جمعیت داشت<sup>۵</sup> و طعم شکل‌گیری اولین حکومت و تمدن مستقل را از چهل سال<sup>۶</sup> پیش چشیده بود.

کشوری که پر بود از تجربه‌های مفید و قابل استفاده و تجربه‌های تلخ و قابل احتراز و علیرغم فضای امنیتی و فشارهای متداولی که امروزه نرخ شاه‌عبّاسی کشورهای حاشیه خلیج است محیط مناسبی نیز بود برای بسیاری از تعاملات فرهنگی که البتّه باید بر این بخش نوشته هزار بار «وجعلنا» بخوانم که خدای ناکرده برخی مسؤولین و متصدیان کارهای فرهنگی کشورمان چشمشان به آن نیفتد و گرنه با سلیقه دوران یخبندانی که دارند خدا میداند چه بر سر تعاملات فرهنگی‌مان در این جا

۳- عن ابی الحسن الرضا علیه السلام: «مَنْ اتَّقَى اللَّهَ يَتَّقَى وَ مَنْ اطَاعَ اللَّهَ يَطَاعَ» (هر که از نافرمانی خدا بپرهیزد هبیتش نگهدارند و هر که فرمان خدا برد فرمانش برند) الکافی ج ۱

ص ۱۳۸

۴- ۸۳/۶۰۰ کیلومتر مربع و کوچکتر از خراسان جنوبی!

۵- ۴/۶۲۱/۰۰۰ نفر.

۶- ۲ دسامبر ۱۹۷۱.

می آورند! <sup>۷</sup>

امارات جزء «یونایتد»<sup>۸</sup> های عالم است و هر چه دارد - به کم و زیادش کار نداریم - نیز از همین اتحاد دارد و به برکت اتحاد است که هفت پارچه آبادی یا بهتر بگویم خیمه گاه‌هایی که چهل سال پیش حتی روی نقشه‌های با مقیاس درشت هم محلی از اعراب نداشتند حالا به خاطر دست اتحادی که با هم داده‌اند بتوانند در دنیا عرض اندامی بکنند و خودی نشان بدهند.

و کاش عرب و عجم و ترک و کردهای ما هم بیشتر به حقیقت این مطلب برسند که چرا ترجیح‌بند همه توصیه‌های امام راحل رحمه‌الله و رهبر حاضر حفظه‌الله حفظ وحدت بوده و هست و چرا پیش از آنان مقتدایشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «از پراکندگی پرهیزید، که انسان تنها بهره شیطان است آنگونه که گوسفند تنها طعمه گرگ خواهد بود، آگاه باشید هر کس که مردم را به این شعار (تفرقه و جدایی) دعوت کند او را بکشید هر چند که زیر عمامه من باشد»<sup>۹</sup>.

آنچه در این مجموعه گرد آورده‌ام تراوشات یا بهتر بگویم ترشحات گاه و بیگاه قلم است که بیانگر تصاویری است که از پنجره چشم گذشته

---

۷- البتّه اندکی که اندیشیدم از ختم «وجعلنا» گرفتن منصرف شدم چرا که اطمینان قریب به یقین دارم که این دسته از جنابان مسؤولان هرگز دچار خواندن این قبیل نوشتجات نمی‌شوند و سرشان به همایش گرفتن و کتاب پست کردن و آمار گرفتن و گزارش دادن یا در یک کلمه «فعالیت فرهنگی کردن» گرم است الحمدلله.

۸- متحد.

۹- «وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّادَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّادَّ مِنَ الْعَنَمِ لِلذَّبِّ أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشَّعَارِ فَاقْتُلُوهُ وَ لَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ» نهج البلاغه خطبه ۱۲۷

و در ذهن تحلیل شده‌است و چون نه این دیده حق بین است و نه این ذهن مصون از خطا قطعاً تراوشات این کوزه نیز به شدت قابل نقد و حتی نقض است.

با خود گفتم شاید از دریچه نگاه یک طلبه نگریستن و با ابزار ذهن یک طلبه فکر کردن به مسایلی که این‌جا گرد آمده است لطف و طعم جدیدی داشته باشد لذا بر آن شدم نکات قابل تأمل را در حد اشاراتی کوتاه و گذرا از حلقوم قلم بیرون بکشم تا شاید در کنار اظهار فضلی که می‌شود و علاوه بر پر کردن اوقات فراغت فوائد دیگری نیز بر آن مترتب گردد و صد البته از رسالت طلبگی خود غافل نشدم و در کنار خاطره نویسی، سعی کردم از شهد شیرین کلام اهل بیت علیهم السلام برای نورانی شدن و شیرین کام گشتن دل‌ها در حدّ وسع بهره گیرم.

سفر امارت برایم حکم نشستن کنار جویی را داشت که در آن تجربیات تلخ و شیرین گذر عمر را می‌شد به بهترین وجه دید و به همین خاطر سعی کردم از این کنار جوی نشینی و گذر عمر بینی اشاراتی را گرد آورم تا شاید به درد دیگرانی که یا وقت ندارند و یا جوی آبی گیرشان نمی‌آید بخورد و اگر چشم حقیقت بین داشته باشیم و داشته باشند «این اشارت ز جهان گذران ما را بس»

در این سفر همه جور کار طلبگی هم به پستمان خورد؛ از حجّة الاطفال والنوزادین شدن و منبر رفتن در مراسم شیرخوارگان حسینی و برگزاری کلاس تجوید برای دبستانی‌ها گرفته تا زاپاس العلماء و المجتهدین شدن و اداره کلاس‌های اندیشه اسلامی دانشگاه پیام‌نور و سخنرانی در دانشگاه آزاد واحد دبی.



در مدارس هم نمازی داشتم و در بیمارستان ایرانیان دبی نیز منبرکی و گاهی برای ملت صیغه عقدی خواندیم و گاهی هم شاهد طلاقشان شدیم و البته بساط استخاره و پاسخ‌گویی به مسائل شرعی که لازمه طلبگی است این‌جا نیز برقرار بود، البته چون شاگردی حضرت یوزارسیف علیه‌السلام را نکرده بودم و تعبیر خواب بلد نبودم از دست مشتری‌های تعبیر خواب که تعدادشان هم کم نبود آسوده بودم.

در بین شؤون طلبگی فقط شکر خدا کارمان به تجهیز میّت و قضاوت نکشید که اگر هم می‌کشید باکی نبود چرا که سرباز باید به اندازه منّتی که بر سرش هست و قدرتی که دارد انجام وظیفه کند.

یکی دیگر از لذّت بخش‌ترین بخش‌های این سفر حضور در مجلس اسلام آوردن عزیزانی بود که با لطافت‌های این دین آشنا شده بودند و تولّد دوباره‌اشان را در مسجد ایرانی‌ها جشن می‌گرفتند صحنه‌های زیبایی که در لحظه اقرار به شهادتین و پوشیدن لباس تقوا و دین‌داری در این‌جا دیدم لذّتی داشت وصف‌ناشدنی و مطمئنّاً از یاد نخواهم برد آن لحظه‌ای را که «اشهد أنّ لا اله الاّ الله» را از زبان این نو مسلمانان می‌شنیدم و یقین داشتم دعا در آن لحظه مستجاب است.

یک درخواست هم باید داشته باشم و آن این‌که در خواندن این مجموعه نباید از خیر پاورقی‌ها گذشت چرا که به جرأت می‌توانم ادّعا کنم که این حاشیه‌ها در بسیاری موارد از متن مهم‌ترند لذا ضمن عذرخواهی از تمامی چشمانی که در رفت و برگشت خسته‌کننده بین پاورقی و متن دچار زحمت می‌شوند تاکید می‌کنم که صاحب این اثر محترمانه تقاضا

دارد همواره از اوج صفحه به قعر نوشته‌ها نیز سری بزنید. قسمت تقدیرنامه مقدمه را هم یا باید از خیرش بگذرم و یا باید تبعیض آمیز و ناقص بنویسم و به حکم کشیدن آب دریا به قدر تشنگی گزینه دوم را انتخاب می‌کنم و در همین جا از همه عزیزانی که پیش از سفر مقدمات را فراهم ساختند و بزرگوارانی که در طول سفر توفیق مصاحبتشان را داشتم و گمنامانی که بخش عمده‌ای از زحمات را متقبل شده‌اند اما هیچ‌گاه از آنان تشکرات ویژه نمی‌شود تشکرات ویژه را ابراز می‌دارم.

عزیزانی چون «شیخ حامد» عزیز و فعال که زحمت اصرار بر رفتن و تمهید الوسائل<sup>۱۰</sup> را برعهده داشت و پسر عم همیشه فداکارم «محمد رضا»، که شب حرکت از ایران از خواب نوشین چشم پوشید و تا فرودگاهی در دل بیابان همراهیم کرد. فرودگاهی که ظاهراً با این امید که روزی تهران و قم آن قدر بزرگ شوند که بشود مرکز شهر در سی کیلومتری تهران و نود کیلومتری قم ساخته شده است! ومیزبان کریمی که آشنایی با او به حق لطف خدا در حقم بود و فرزندان مهربان و خون‌گرمش برایم مایه دل‌گرمی و نشاط بودند در سفر و غربت دوری از وطن.

هم اتاق‌های نازنینی هم داشتیم که هر کدامشان به نوعی سفر شیرین‌کن بودند و تلخی‌گیر تنهایی! شیخ شوخ و شیرین سخنی که تواضعش برایم درس بود و مداحان خوش بزم و خوش نفسی که مجالس روضه دو

---

۱۰ - همان فراهم سازی مقدمات سفر منظور مؤلف است که جهت پرهیز از تکرار این‌گونه آورده شده است!

نفری و سه نفری در خانه و ماشین و بیرون برایمان راه می‌انداختند و در این کنج غریبی کار چشمانمان را به اشک می‌کشاندند. و باز هم یک سلام و صلوات خاصّ و ویژه تقدیم محضر حضرت ثامن الحجج و خواهر کریمه‌اشان علیهما السلام که دست تو سلیمان را در سفرها هیچ‌گاه ردّ نکرده‌اند و این بار نیز عنایات کریمانه‌اشان از آغاز تا انجام سفرمان را نورانی ساخته بود. و خدایا اوّل و همراه و آخر هر نعمت تو هستی و تو هستی و تو پس الحمد لله الاوّل الاخر الظاهر الباطن.

العُبید حمید و حیدی محرّم ۱۴۳۳ آذر ۱۳۹۰  
مسجد امام حسین علیه السلام امارات متّحده عربی (دبی)





## اشارت: پرواز و آغاز

خواستم مثل بسیاری از فیلم‌های مستندی که به موضوع سفرهای خارج از کشور می‌پردازند از همان صحنه کلیشه‌ای و تکراری نگاه از پنجره کوچک هواپیما به بیرون و کوچک و کوچکتر شدن تصاویر کشور مبدأ و بزرگ و بزرگ تر شدن تصاویر کشور مقصد استفاده کنم اما امان از این قاعده «تقدّم تقدیر ربّ بر تدبیر عبد» یا همان «آن چه تو خواهی نه آن می‌شود هر چه خدا خواست همان می‌شود»<sup>۱۱</sup> ...

صندلیم کنار بال بود که ظاهراً همان حکم روی بوفه اتوبوس‌ها را دارد و گرچه شرایط نشستن خوبی داشت اما به برکت در خروج اضطراری که در کنارمان قرار گرفته بود از نگاه به بیرون و آن صحنه کلیشه‌ای محروم شده بودیم. البته اگر نود درجه به سمت راست بر می‌گشتم شاید می‌توانستم از پشت گردن همسفر کنار دستی هر از گاهی استعلامی از وضعیت بیرون انجام دهم اما این کار را هم مخالف آداب یک سفر خارجی می‌دیدم و هم موجب درد گردن و مشکلات مفاصل.

مسافر بغل دستی هم آدم عجیبی بود حدس می‌زنم از نیروهای امنیت پرواز بود و این را از آن جا حدس می‌زنم که از ظاهرش اصلاً نمی‌شد حدس زد این کاره است!

اکثر هم‌سفران یا بهتر بگوییم هم پروازان را می‌شد در یک دسته بندی

---

۱۱ - قَالَ امیر المؤمنین علیه السلام : تَذَلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّى يَكُونَ الْخُتْفُ فِي التَّدْبِيرِ (کارها چنان رام تقدیر است که گاه مرگ در تدبیر است). نهج البلاغه حکمت ۱۷.

کلی به دودسته تقسیم کرد: آنان که برای تفریحات عازم امارات بودند و آنهایی که برای تجارات!

دسته اول غالباً مشکل ذوق زدگی شدید داشتند و دسته دوم هم اکثراً دچار بیماری حادّ احساس با کلاسی بودند البتّه به ظاهر تعداد محدودی هم می خورد برای مأموریت و امثال آن مسافرنده که قشر کم مشکل تر را همینان تشکیل می دادند.

برخی از اهالی دسته دوم در همان هواپیما می خواستند تسلّط خویش را به زبان اجنبی به رخ بکشند و کلاسش را برای این و آن بگذارند و از همین روی پا صدایی بلند سعی در تمرین مکالمه با بغل دستیشان داشتند تا قرینهً الاّ الله دیگران را متوجّه این توانایی خود بسازند و به هر حيله‌ای اظهار لحيه‌ای بکنند!

پرواز جای خوبی برای تمرین اخلاص هم هست چرا که وقتی دستت از دامان ثبات و پایداری از زمین ثابت کوتاه می شود وابستگی شدیدتری به خالق کائنات پیدا می کنی و او را مخلصانه تر می خوانی و دست به دعا برمی داری که خدایا اینجا دیگر فقط تو هستی که می توانی از پس حفظ ما از آفات ارضی و سماوی بریایی.

اوج گرفتن این قفس آهنین در آسمان یعنی فاصله گرفتن از اسباب ظاهری و ناامیدی از هر آنچه غیر اوست و شاید اگر سفرهای هوایی قبل از نزول قرآن کریم وجود داشت در این کتاب شریف برای بیان این نکته که مشرکان وقتی از همه جا ناامید می شوند با اخلاص رو به خداوند می آورند به جای کشتی از هواپیما نام می برد چرا که اگر کشتی غرق شود حداقل در آب غوطه می خوری و باز هم دستت به چیزی

بند است و تلاشت اقلًا اندازه آب در هاون کوبیدن ارزش دارد اما در آسمان حتی دست‌آویز لغزان و لرزانی چون آب هم نداری و از عمق جان ندا می‌کنی که:

«فقیر و خسته به درگاهت آمدم، رحمی که جز ولای توام نیست هیچ دست‌آویز»<sup>۱۲</sup> و خدا کند که وقتی باز پایمان به زمین می‌رسد و چرخمان بر باند می‌نشیند از این فقر و نیاز غافل نشویم و مصداق « فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ »<sup>۱۳</sup> نگردیم.



۱۲ - حافظ

۱۳ - «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفَلَكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند! (عنکبوت/ ۶۵)



## اشارات: از فرودگاه دبی تا سیاست های فرهنگی

فرودگاه دبی<sup>۱۴</sup>، حکایت خود را داشت و ملغمه جالبی بود از اقوام و ملیت های گوناگونی که از گوشه و کنار عالم آمده بودند برای سیاحت و تجارت و غیر ذلک و از یاجوج و ماجوج شرق دور در آن ها یافت می شد تا مولتی غربیهایی که خودشان را از خلیج مکزیک تا خلیج فارس رسانده بودند و در ظاهر غالباً هم انگیزه اشان بیشتر همان غیر ذلک بود.

صفهای گذر از گذرگاه گذر نامه مستی بود نمونه ی خروار خروار خلق خدا، که قربانش بروم هرکسی را به گونه ای آفریده و هر قوم و قبیله ای را در شکل و قالب و اندازه ای خلق کرده است؛ از خرده انسان های نُقلی کره و خاور دور که اگر حواست نباشد لگدشان می کنی گرفته تا هرکول های غول پیکر آفریقایی و آمریکایی که کفایت دستشان را بلند کنند تا به وصال حلقه بسکتبال برسند.

در صفی طویل و در کنار دیگران منتظر ماندیم تا نوبتمان شود و مهر ورود بزنند بر پیشانی گذرنامه امان و البته تصویری یادگاری نیز بگیرند از چشمان تا هر وقت دلشان برایمان تنگ شد به جای اثر انگشت به

---

۱۴- فرودگاه بین المللی دبی مرکز اصلی هواپیمایی امارات یا پرواز امارات (Fly Emirates) است. هواپیمایی امارات نام خطوط هوایی رسمی دولت امارت است که در حال حاضر به ۱۱۱ شهر در ۶۲ کشور از ۶ قاره جهان به طور مستقیم پرواز دارد. این فرودگاه هم اکنون دوازدهمین فرودگاه شلوغ جهان از لحاظ تعداد مسافران و پنجمین فرودگاه شلوغ جهان از لحاظ تعداد مسافران بین المللی می باشد.

خطوط شگفت‌انگیز چشممان بنگرند و ردّمان را بزنند. صف اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها آن طرف‌تر بود و کامل نمی‌دیدم چه بر سرشان می‌آورند اما ظاهراً آن‌ها را چشم‌نگاری نمی‌کردند و فقط آسیایی‌ها را تروریست پرور می‌انگاشتند. قبل از سفر و در ایران گفته بودند به خاطر کم کردن حسّاسیت‌ها و پرهیز از دردهای احتمالی با لباس روحانیت نرم و تقیّه‌کنم ما نیز که در هیأت جدید احساس ناخوشایندی مانند احساس عریانی کاذب داشتیم لحظه شماری می‌کردیم برای برگشت به زیّ طلبگی و پوشش زیبای لباس نورانی و مقدّس پیامبر صلوات الله علیه و آله الحمد لله بدون دردسر و به خوبی هم برگزار شد و از فرودگاه تا محل استقرارمان<sup>۱۵</sup> رفتیم و آنجا اولین کاری که کردیم پوشیدن همین لباس زیبا بود که البتّه نشان آدمیتمان نیست!

نکته جالب دیگری که در همین فرودگاه برایم روشن و بعدها برایم روشن‌تر و ملموس‌تر شد سیری ناپذیری طبع حیوانی بشر بود. کاملاً برایم آشکار است این استدلال که می‌گویند «اگر آزادی کامل باشد و این همه محدودمان نکنند این قدر حریص نمی‌شویم و چشم و دلمان سیر می‌شود» بی‌اساس و غیرقابل دفاع است، این را وقتی خوب درک کردم که عده‌ای از مسافران غربی را دیدم که در کنار محبوبه خود راه می‌رفتند ولی با گذشتن محبوبه دیگری کله هوس‌بازشان مانند فانوس

---

۱۵- در مسجد ایرانی‌ها که بعداً وصفش را بیشتر خواهم نوشت واحدی مسکونی در نظر گرفته بودند که هم زحمت رفت و آمد در خیابان‌ها از سرمان کم کرده بود و هم توفیق همسایگی مسجد را نصیبمان ساخته بود.



دریایی می چرخید و این چرخش گاهی تا نزدیک ۱۸۰ درجه هم ادامه پیدا می کرد.

متعجب بودم از این خوی طمع ورز و این غرایز مهار ناشدنی و باز برایم لذت بخش تر می شد درک حقیقت این کریمه که «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ»<sup>۱۶</sup>.

هیچ کس هم نیست به اینان بگوید که این گذر کردن از کوچه معشوقه این و آن عاقبتی جز سرشکستن ندارد و باید بر حذر باشند از دیوارش! در این دیار مردانی را دیدم که بیشتر از کشور خودمان به اطراف نگاه می کردند و زنانی را دیدم که بیشتر از ایرانمان به شوهران خود نگاه می کردند و نگران چشمان نگران همسرانشان بودند و خدا همه را حفظ کند... آمین.

اینجا با دیدن عفاف بانوان با شخصیت ایرانی و غیرایرانی که با دیدن این رنگ و لعابها و جلوه‌گری‌های زنانه، خود را نباخته‌اند و کرامت و عزت مثال زدنی‌شان را با حفظ حجاب کامل به رخ همه کشیده‌اند احساس افتخار می‌کنم.

این عده که تعداد کمی هم نیستند ظاهراً هیچ ارزشی برای به حراج گذاشتن تن و بدن و شخصیت و الایشان قائل نیستند و از چشم مالی شدن زیبایی‌هایشان و آشکار ماندن اسرار جمالشان بیزارند و ابا دارند مانند صفحه تلویزیونی باشند که مردان هرزه و بی‌کار با عوض کردن شبکه هر آن یکی‌شان را ورق بزنند و بچشند و بعد هم شبکه بعد و صفحه دیگر و تصویری دیگر...

۱۶- به حقیقت که انسان اگر خویش را بی‌نیاز و توانگر ببیند سرکشی و طغیان می‌کند. (علق/۶)

کاش همان قدر که از دست بدحجابی و بی‌حجابی آن عده اندک می‌رنجیم (که باید هم برنجیم) و ابراز ناخرسندی می‌کنیم (که باز هم باید) از این الگوهای عفاف و پاکی هم تقدیر کنیم و ستایش، چرا که «کسی که قدرشناس خلق خدا نباشد شکرگزار خدا نیز نخواهد بود»<sup>۱۷</sup> دقت که می‌کنیم می‌فهمیم با حجاب‌ترها با کلاس‌تر هم هستند و این را که می‌گوییم نه به این معناست که حجاب کلاس است و برای حفظ پرستی‌دعوت به حجاب کنم که خود از مخالفین این جریان هستم و معتقدم کسی که برای حفظ کلاس سراغ حجاب برود روزی هم شاید با همین انگیزه سراغ بی‌حجابی برود بلکه منظورم از این کلام گزارشی است از آن‌چه حس کردم و فهمیدم؛ بله خانم‌های محجبه به خصوص ایرانی‌ها در تعاملات و رفتارهایشان خیلی مشخص‌تر و با فرهنگ‌ترند و معلوم است از کمبود توجه و عقده حقارت رنج نمی‌برند و گدای نگاه رهگذران نیستند.

کاش می‌شد این پیام را طوری مؤدبانه و با سلیقه به بانوان منتقل کرد که هم ناراحت نشوند و نرنجند و هم درک نمایند که حجاب حکم شیشه محکم و ارزشمندی را دارد که عطرها و گران‌بها را در آن می‌گذارند و گرنه کود را که در گاوصندوق نمی‌گذارند و دکان کاه‌فروش‌هاست که درش همیشه باز است و قفل و زنجیر نمی‌خواهد و هیچ جواهرفروشی حاضر نمی‌شود کالایش را سوار وانت کند و در خیابان جار بزند که: «خونه دار و بچه دار زنبیل رو بردار و بیار!»

۱۷ - «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعَمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ» عیون اخبار الرضا علیه السلام

اینجا یک نفس عمیق می‌نویسم که به «آه» معروف است؛ آهی از عمق جان از این‌که جامعه کنونی ما در این باب بیشترین نیاز را دارد و کمترین سرمایه‌گذاری و سیاست‌گذاری را انجام داده است.

کاش می‌فهمیدیم برای تربیت یک نسل پاک باید مادرانی پاک را تربیت نمود و تربیت مادر در دوران مادر شدن و بارداری او ساده نیست چرا که دوران بارداری دورانِ کرداری و حوصله‌نداری اوست بلکه باید برای این مهم از دبستان و پیش از آن برنامه ریخت و چاره‌اندیشید و حجاب را ارزش و شخصیت معرفی کرد نه محدودیت و گرماکشیدن و تنگ آمدن نفس و تحجّر و بی‌کلاسی.

خدا کند این را بفهمیم که تا ورودی چشم جوانانمان را درست نکنیم نباید از خروجی عقل و اندیشه و دلشان توقع ایمان و معنویت داشته باشیم و حجاب اساسی‌ترین گام در راستای اصلاح آن ورودی برای تنظیم این خروجی است.





## اشارت: نور خدا در خرابات مغان

اگر تا دیروز برایم می‌گفتند که در امارات مسجدی وجود دارد که فرشش از آستان قدس است و همان طرح فرش‌های حرم رضوی علیه آلاف التحية و الثناء را دارد و درون گنبد زیبایش نام چهارده معصوم صلوات الله عليهم نقش بسته است و از مناره‌هایش «اشهد أن علیاً ولی الله» امارت حضرت مولا را در امارات دیگران به رخ می‌کشد باورم نمیشد.

شاید تا دیروز باور نمی‌کردم که در این بی وفا آباد دنیا که برج‌های سر به فلک کشیده‌اش تنها هنری که دارند خراشیدن آسمان است، هم بتوان نور معرفت و ولایت را این‌قدر واضح دید و بوی معارف علوی و حماسه حسینی علیهما السلام را این‌قدر واضح استشمام نمود.

امروز که داشتند کتیبه‌های عزاداری اباعبدالله علیه السلام را نصب می‌کردند یکی از نماز گزاران مسجد را دیدم که قطعه‌ای از سیاهی‌های عزا را در آغوش گرفته بود و در گوشه دنجی از عمق جان و به زیبایی می‌گریست و با ارباب با وفایش نجوا می‌کرد و خدا می‌داند چقدر مبهوت بودم از این همه نور و شور و شعور و به معنای واقعی کلمه این تاریک‌خانه غرق شهوت حکم همان «خرابات مغانی» را دارد که نور خدا را می‌توان در آن دید و «این عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم» بعدها شنیدم که در این جا کم نیستند مؤمنینی که در گرمای طاقت فرسایی که آب سرد شهری را آن‌قدر داغ می‌کند که غیر قابل

استفاده می‌شود و باید سردش کنند روزه مستحب رجب و شعبان را به روزه واجب ماه مبارک رمضان متصل می‌کنند.

مسجد ایرانی‌های<sup>۱۸</sup> اینجا هم از همان نورانیت‌های این دیار است که معماری زیبا و کاشی‌کاری ظاهر و آئینه‌کاری باطن و گچ‌بری‌های زیر سقفش همه و همه نشان اخلاص خرده بانیان مخلصی بوده است که آجر به آجرش را با یاد خدا چیده‌اند و از روی ایمان و عقیده این بنای والا را بالا برده‌اند و نکته جالب همین که این مسجد بر خلاف معمول مساجد مناطق ثروت خیز با همین کمک‌های مردمی کوچک بنا شده است و دریایی از قطره‌هاست و با این که فاصله زمینی تا دریا هفتصد متر است اما فاصله نورانیت این دریا با آن دریا هزاران سال نوری است و اصلاً چه می‌نویسم و چه می‌کنم و چه قیاسی است این مقایسه استغفرالله ربّی و أتوب الیه.

این مسجد در منظومه‌ای از نهادهای ایرانی قرار دارد که عبارت است از سرکنسولگری و بیمارستان ایرانیان و این مسجد با عظمت و زیبا . مجموعه‌ای مفصل که ترکیبی از علم و سیاست و معنویت را گرد آورده و پایگاه خوبی شده است برای ایرانیانی که در پی حل مشکلات سیاسی

۱۸- مسجد امام حسین (علیه‌السلام) در سال ۱۳۶۳ ش در زمینی به مساحت ۶۰۰۰ متر مربع، روبروی بیمارستان ایرانیان واقع در منطقه جمیرا، خیابان الوصل، با مساعدت هلال احمر جمهوری اسلامی ایران و شیعیان خیر مقیم امارات و با پی‌گیری حجت الاسلام و المسلمین برقی نماینده وقت حضرت امام خمینی (ره) در امارات بنا گردید و طی سالهای بعد با پی‌گیری نمایندگان مقام معظم رهبری، حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در امارات، تکمیل و توسعه داده شد. مجموع ابنیه مسجد ۲۵۰۰ متر مربع است که شامل صحن مسجد (۴ سالن)، بخش اداری، کتابخانه، محل عرضه محصولات فرهنگی، آموزشگاه، مهد کودک، مهمانسرا، دو واحد مسکونی، آشپزخانه، سرویس بهداشتی و ... می‌باشد.

و جسمی و روحی خودشان هستند.

این منظومه در منطقه «جمیرا» که به نوعی بالای شهر هم حساب می‌شود و منطقه‌ایست استراتژیک، واقع شده است و وصل است به «شارع الوصل» که به موازات «طریق شیخ زاید» و هردو به موازات ساحل امتداد دارند و این طریق شیخ زاید همان منطقه برج خیز دبی است که از یک سو به طریق شیخ راشد و از سوی دیگر به طریق شیخ مکتوم می‌رسد و خلاصه شیخ‌آبادی<sup>۱۹</sup> است برای خودش و آن‌گونه که از نقشه‌های ماهواره‌ای رصد کردم افزون بر سی برج معروف دبی در حاشیه این بزرگراه قرار دارد که از جمله آن‌ها می‌توان به بروج مشیّده‌ای چون «برج هوریزن» «برج غایة السکنی»، «برج ارنکو»، «ماریوت»، «لوریف»، «برج السیف»، «برج الشدی»، «برج فالکون»، «برج ملینیوم» اشاره کرد. و البته در صدر همه باید «برج خلیفه» یا همان سرنگ تزریق شیخوخت عربی و امارت امارات در آسمان خاور میانه را نام برد.

ولی کاش می‌فهمیدیم که و می‌فهمیدند که «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ  
وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ»<sup>۲۰</sup>

یک ای‌کاش هم بنویسم و آن این‌که: ای‌کاش این که می‌گویند شکل هرم نوعی نماد فراماسون‌ها و شیطان‌پرست‌هاست صحیح نباشد چرا که بسیاری از ساختمان‌هایی که اینجا به خراشیدن آسمان مشغولند سرشان

۱۹ - اشاره به محله «شیخ‌آباد» قم که قمی‌ها بهتر می‌شناسندش!

۲۰ - هر جا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد؛ هر چند در برجهای محکم و استوار باشید

را هرمی ساخته‌اند و اگر سمبلیک بودن این شکل صحت داشته باشد باید یک فاتحه مفصل برای بسیاری از برج‌های اینجا خواند مع‌الصلوات! فقط از پنجره اتاقم که آسمان روبه‌رویم را می‌نگرم شش تا از هرم‌ها را می‌بینم و البته بعدها نیز تعداد بیشتری را پیدا کرده‌ام. و اصلاً این‌جا ساختمانی وجود دارد که کاملاً به شکل هرم و با معماری آن ساخته شده و با نمادهای معروف آن تزئین شده است خدا لعنت کند فراعنه را که قبر و شکل قبرشان هم هنوز مایه دردسر است برای بشریت و مایه مباهات و افتخار است برای شیطان و عمله‌اگره‌اش.

البته بعید هم نمی‌دانم ادعای این‌که امثال این اشکال، نمادهای فراماسون‌ها است از باب همان تاریخ‌سازی و پیشینه‌تراشی برای خودشان باشد و دلیل اصلی این کارشان وصل کردن امروز بی‌ریشه‌اشان به دیروزها و پریروزها باشد چرا که وقتی به دوران فراعنه برسند هم تاریخی خواهند داشت و هم قدرتی اسطوره‌ای برای خودشان دست و پا می‌کنند و اینجا باید یک «فتأمل» جدی نوشت که اشاره به دقت مطلب دارد.



## اشارت: سیدنا المنیربان!

شکر خدای کریم سیدی که میزبانمان بود حسن خلق و کرامت را از اجدادش به خوبی به ارث برده بود و مهربانی‌هایش بوی میهمان نوازی‌های کریمانه کریم اهل بیت علیه السلام را می‌داد<sup>۲۱</sup> و کاری با دلم کرد که امروز و در روزهای اول سفر گفتمش احساس بنوّت و فرزندگی دارم نسبت به شما.

خدا دست تقوایش را هم گرفته بود و الحمدلله صدا و سیمای گرم و گیرایی نیز داشت و تواضع در خَلق و برای خالقش نیز مثال زدنی بود حکمت احترام و محبّت مردم نسبت به ایشان را می‌شد در مجموعه همین نعمات ظاهری و باطنی یافت.

چون می‌دانم از نام نبردن خوشحال می‌شوند و گم‌نامی را هم ارزش می‌بینند در این نوشتار به اختصار و از سر ایهام او را «سیدنا المیزبان» و امثال آن می‌خوانم تا هم نوعی نوآوری در ادبیات باشد و هم یادآوری این نکته که بدون تردید علاوه بر تقوا و ایمانش انتساب و نسبتش با اهل بیت علیهم السلام در این رنگ و جلوه نورانی بی‌تاثیر نبوده است چرا که «از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد» وقتی می‌پرسید چیزی نیاز ندارید و آیا راحتید؟ تنها

---

۲۱- بعدها و بعد از تحریر این جملات معلوم شد که این حدس درست بوده و بوی کرامت حسنی را به جا استنشام نموده‌ام؛ سید بر ایتم تعریف کرد که یک بار در بقیع و در حریم کریم اهل بیت علیهم السلام به حضرت مجتبی علیه السلام گفته: «آقا جان ما که در حدّی نیستیم که نوکر شما باشیم حدّ اقل توفیق نوکری نوکر اتان را به ما عنایت فرمایید»



پاسخی که می‌توانستم بدهم این تعبیر بود که «بلدة طيبة و ربّ غفور»  
واز طیب بلده همان هم‌راهی و مصاحبت با ایشان را قصد می‌کردم.  
انصافاً هم در پذیرایی کم نگذاشته بودند و شرمنده‌امان کرده بودند و  
برای طلبه‌ای که در حجره‌ای هشت متری با دو نفر هم اتاق بوده و وقتی  
هم حجره‌هایش خواب بودند باید برای نماز خواندن به جای دیگری  
می‌رفته است این همه امکانات زیاده و فضل است و اکرام ضیف و  
احسان به خلق.

البته جهت اجتناب از موضع تهمت و برای اینکه ذهن‌های جوّال نرود  
سراغ این معنا که در چه کاخی می‌زیسته و از چه خوراکی می‌خورده و  
لابد چه ضیافتی برپا بوده است باید متذکر شوم که آن چه نوشتم با توجه  
به شأن خود عرض کردم و گرنه قطعاً امکاناتی که بانیان مخلص این‌جا  
در اختیار دارند یک صدم بقیه هم نیست که نیست. خلاصه این‌که خدا  
را بر همه نعمت‌هایش شکر به ویژه نعمت همراه و استاد و پدر مهربان<sup>۲۲</sup>  
و شکر الله علی السید المیزبان!



## اشارت: هندوستان!

ملاقات با دکتر عامر خان که دکترای زبان و ادبیات فارسی داشت و بسیار شیرین به فارسی سخن می‌گفت از دیگر نعمت‌های سفر بود. قیافه ظاهری دکتر مثل اشعار سبک هندی بود و صحبت‌هایش شبیه منظومه‌های علمی.

در جلسه‌ای که عده‌ای از مسؤولین به همراه رایزن فرهنگی ایران نزد سید داشتند دیدمش و از همان اول نشانش کردم تا با هم بنشینیم و گفتگوی فرهنگی - ادبی کنیم به همین دلیل تا جلسه تمام شد و در همان گیر و دار خدا حافظی‌های دیپلماتیک رفتم سراغش و کنارش نشستم و سعی کردم آغازی ادیبانی داشته باشم تا به انجامی نیکوتر هم برسیم لذا وقتی خواستم بنشینم گفتم: «شاعری سروده است:

«هر که را میل خم ابرو بُود روبر بودن به از پهلو بُود»  
والبتّه دیگری پاسخش داده که:

«روبر بودن نشان دشمنی است یار آن باشد که در پهلو بود»  
به نظر رسید که ترفند کارگر افتاده و دکتر قریحه پارسی‌اش به جوشش آمد و با چند «خیلی خوب ... خیلی خوب» ابراز احساسات کرد و خرسندیش را پنهان نکرد.

از بیدل و اشعار رؤیایی‌اش گفت و از اقبال لاهوری گفت و اینکه هندی بوده و از سال ۱۹۴۷ که پاکستان از هند جدا شد و از پنج شهر بزرگ هندوستان قدیم لاهورش افتاد در پاکستان نام اقبال هم از شاعر

هندوستانی به شاعر پاکستانی تغییر کرد با این که اقبال چندین سال قبل از این جدایی از دنیا رفته است.

جالب این که شعری از اقبال به زبان اردو هم خواند که مثل حافظ ما که از شیرازشان عاشقانه یاد می‌کند از هندشان به همان سبک نام می‌برد چیزی شبیه «خوشا هندوستان و آب رکن آبادش!»

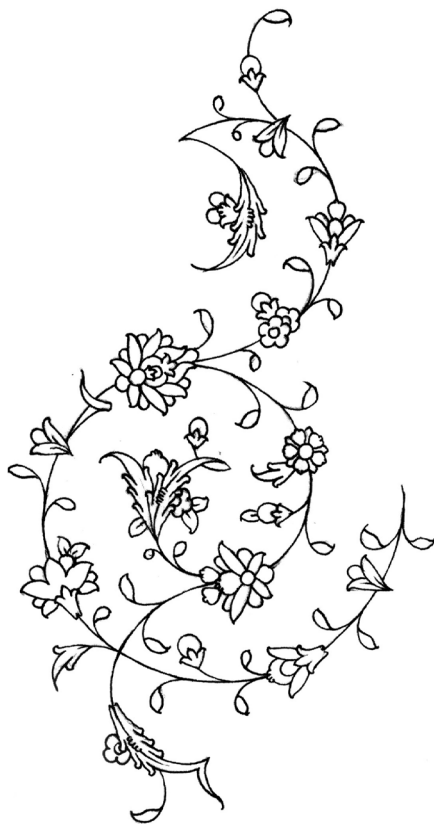
خلاصه ظاهراً همان دعوایی که ایرانی‌ها و افغان‌ها بر سر «سید جمال» دارند بین هند و پاک هم در مورد «اقبال» جریان دارد. و این را شاید بتوان مصداق غبطه پسندیده دانست و نه حسادت مذموم و خدا کند همیشه دعوی ملت‌ها بر سر این مسایل باشد که شرف دارد به بسیاری از اختلاف‌های پوچ و دنیایی گرچه اختلاف از هر نوعش که باشد خوب نیست و در دسر ساز است.

جالب این که در حج پارسال برعکس این اختلاف هم به چشم خورد و پاس دادن مفاخر ادبی به سایر کشورها را به چشم و گوش خود دیدم و شنیدم.

پیرمردی اهل ترکیه و مسلط به زبان عربی را در مکه دیدم که از دست مولوی به شدت شاکی بود و می‌خواست او را از قونیه‌اشان برداریم و به ایرانمان ببریم و علت این عصبانیت را هم این می‌دانست که مولوی با این که سالها در قونیه و بین ترک‌ها بوده حتی یک بیت شعر هم به ترکی نسروده، با این که به عربی و فارسی شعرهای مفصّلی دارد و این را نوعی خیانت به فرهنگ ترکیه می‌دانست!

خلاصه هندی‌ها و پاکستانی‌ها هریک، «اقبال» را به زمین خود می‌کشیدند و این پیرمرد ترک، «مولوی» را به زمین رقیب پاس می‌داد

و بلکه شوت می نمود جالب تر این که وقتی به شوخی دست در جیب کردیم و پرسیدیمش چقدر تقدیم کنیم (به عبارت دیگر مولوی آخرش چند؟! ) با عصبانیت گفت: «هیچ نمی خواهیم و مجانی ببردش»!.





## اشارت: از باشگاه آباد تا دانشگاه آباد بی

یکی از برنامه‌ها در این دیار نماز خواندن در باشگاه ایرانیان بود که از مجموعه‌های بزرگ و مفصل متعلق به ایران در این کشور است و البته آبرومند هم بنا شده است و مشتمل بر چند زمین فوتبال و سینما و هتل و رستوران و البته نمازخانه‌ای برای تقویت معنویت کارکنان و مهمانان بود این باشگاه مفصل در منطقه «عود میثاء» و کنار چند باشگاه دیگر از چند کشور دیگر قرار داشت و محل مناسبی بود برای دیدن عده‌ای از ایرانی‌ها که شاید در مسجد نمیشد گیرشان آورد.

از سیدنا المیزبان هم شنیده بودم که زیر مجموعه بنیاد مستضعفان است و پرسنل متدینی دارد گرچه مهیمان‌هایش از هر مدلی هستند ولی میزبان‌های خوبی داشت.

شب شام غریبان امسال هم مثل هر سال همه عزادارن را دعوت می‌کردند و در فضای باز باشگاه مراسم مفصلی می‌گرفتند و همه جور مشتری هم داشتند در این شب غم‌آلود.

مراسم شام غریبان امسالشان هم مراسم خوبی بود و اگر مشکل باز و بزرگ بودن فضا و کم بودن صدا را کنار بگذاریم سایر مشکلات قابل اغماض بود.

بازسازی صحنه‌ای از مظلومیت‌های اهل بیت علیهم‌السلام در جریان اسارت نیز بخشی از برنامه‌های شام غریبان باشگاه بود که برای آن هم زحمت کشیده بودند فقط ای‌کاش شتران را از روی فرش‌ها عبور

نمی‌دادند و اسیران نمادین را کمی کم سن و سال‌تر انتخاب می‌کردند. یکی از برنامه‌های به یاد ماندنی و پرخاطره‌ای که در اینجا داشتیم مجلس صبح زود در بیمارستان ایرانی دبی<sup>۲۳</sup> بود.

در ایام دهه محرم هر روز صبح تعدادی از مسؤولین و پزشکان و کارمندان این بیمارستان که مایه آبروداری کشورمان بود و پرسنل باصفایی هم داشت گرد هم جمع می‌شدند و زیارت عاشورایی می‌خواندند و چند جمله از کلمات اهل بیت علیهم‌السلام را می‌شنیدند و در آخر هم با چند خط روضه اشک می‌ریختند و مجلس به پایان می‌رسید و ما هم چنان در اول وصف یار می‌ماندیم.

این بیمارستان که روبروی مسجد واقع شده بود بیدارستانی بود از عده‌ای از عزیزان ایرانی که با وجدان کاری و نظمی که داشتند نام این مجموعه را در این کشور پرآوازه ساخته بودند و بسیاری از مواطنین و مهاجرین را برای درمان به سوی خود دعوت می‌کردند. همین روزها فرزند یکی از امراء هم آمده بود برای درمان و این یعنی اعترافی بین‌المللی به مساوی بودن خواستن ایرانی با توانستن او و همیشه اعتقاد داشته‌ام که ما

---

۲۳- بیمارستان ایرانی دبی در سال ۱۹۷۱ میلادی در منطقه جمیرا احداث گردید. بر مبنای نشریه آماری وزارت بهداشت دبی ۳۲ درصد از کل مراجعین به مراکز درمانی دبی، مربوط به این مرکز بوده است. درمانگاههای تخصصی و فوق تخصصی بیمارستان به وسیله حدود ۸۰ پزشک و دندانپزشک به ارائه خدمات درمانی می‌پردازد. بیمارستان دارای یک اتاق عمل اصلی و ۶ اتاق عمل جراحی است که در آن عمل‌های جراحی مهمی از قبیل لاپاروسکوپی، اندوسکوپی، جراحی‌های ستون فقرات، جراحی اندوسکوپی سینوس‌ها، جراحی تعویض مفاصل و مانند آن انجام می‌شوند. یک اتاق عمل نیز در بخش اورژانس موجود است که به جراحی‌های کوچک اختصاص دارد.

در این بخش خودباوری و خواستن بیشتر مشکل داریم تا بخش دوم. روایت «تسع»<sup>۲۴</sup> را سر سفره دل‌هایشان گذاشتم و هر روز یک فراز آن را با استفاده از روایات دیگر به بحث نشستیم و چقدر لذت دارد وقتی که حرف از خودمان نباشد و میهمان کلام معصومین علیهم‌السلام باشیم. به قول آن عالم بزرگ وقتی برای مردم روایت می‌خوانید انگار آنها پای منبر حضرات نشسته‌اند و این کجا و میهمان نقصان و کاستی‌های کلام ما شدن کجا.

دانشگاه‌آباد دبی یا همان «قریة‌المعرفة» هم رفتیم برای سخنرانی در دانشگاه آزاد واحد دبی. این مجموعه هم جای جالبی بود و ساختمان‌های متحد‌الشکل منظم و زیادی داشت که بر دیواره‌های آن لوگوی بسیاری از دانش‌گاه‌های معروف دنیا را می‌شد دید.

دانشگاه‌هایی مانند فونیکس و منچستر و بسیاری از دانش‌گاه‌های اروپایی و آمریکایی و آسیایی در این جا شعبه دارند (یاد دقیق‌تر بگویم تابلو زده‌اند که شعبه دارند!) البته بعدها فهمیدم بسیاری از این تابلوها طبل‌های تو خالی و شیران بی دم و اشکم و یالند و هیچ کرسی درس و

---

۲۴ - قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَوْصَانِي رَبِّي بِتَسْعِ أَوْصَانِي بِالْإِخْلَاصِ فِي السَّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ وَ الْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَ الْغَضَبِ وَ الْقَصْدِ فِي الْفَقْرِ وَ الْغِنَى وَ أَنْ أَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَنِي وَ أُعْطِيَ مِنْ حَرَمَنِي وَ أَمِلَ مِنْ قَطْعَنِي وَ أَنْ يَكُونَ صَمْتِي فِكْرًا وَ مَنْطِقِي ذِكْرًا وَ نَظْرِي عِبْرًا» (پروردگارم مرا به نه چیز سفارش کرده است: اخلاص در نهان و عیان، رفتار عادلانه در حال خشنودی و خشم، میانه‌روی در حال بینوایی و توانگری، اینکه درگذرم از کسی که به من ستم روا داشته، بخشش نمایم به کسی که از من دریغ نموده، با آن کس که با من قطع رابطه نموده ارتباط برقرار سازم، اینکه خاموشیم اندیشه‌کردن، گویاییم ذکر نمودن و نگاهم عبرت‌گیری باشد). تحف العقول ص ۳۶

تدریسی در این دانشگاه‌نماها برگزار نمی‌شود و صرفاً توجیهی هستند برای دریافت بودجه‌ی خدمات برون‌مرزی و ارتقای رتبه علمی در کشور خودشان و هم‌چنین مایه پز و قیافه گرفتن اهل این‌جا هستند که بله در اینجا چندین و چند دانشگاه معتبر دنیا شعبه دارند. دانشگاه آزاد خودمان البتّه وضعش بهتر بود و کلاس و برنامه‌هایش به راه. مجلس دانشگاه هم مجلس مؤدّبانه‌ای بود که اساتید و دانش‌جویان اتو کشیده بر روی صندلی نشسته بودند و بیش از این‌که گوش بدهند نگاهت می‌کردند.

از «تفکر» و اهمّیت و برکاتش برایشان گفتم و از روایات باب تفکر چندتایی را سر سفره دلشان گذاشتم به این امید که بیشتر بیندیشیم و بیندیشند.

حاج محمّد (همسفر مداحمان که بعدها بیشتر از او خواهم نوشت) هم روضه‌ای فشرده و دانشگاهی خواند و مجلس خوبی شد به لطف اهل بیت علیهم‌السلام.

دانشگاه شیراز و شهید بهشتی و پیام‌نور ایران هم در دبی شعبه دارند که در این آخری چند جلسه کلاس داشتم و اندیشه اسلامی را برایشان گفتم که ظاهراً در این گوشه دنیا بیشتر مورد نیاز است و هنگامی که این قبیل معارف را بیان می‌کنی گوش‌ها بیشتر تیز می‌شود و چشم‌ها بیشتر باز می‌شود برای شنیدن و دقّت کردن.

چند جلسه‌ای که کلاس داشتیم زحمت برگردانمان به مسجد به دوش دانشجوی باصفایی بود که علاوه بر اخلاق نیکویش، اطلاعات دینی بسیار خوبی هم داشت و با آشنایی کاملی که به چهار- پنج زبان زنده و



مرده دنیا پیدا کرده بود در راه تبلیغ تشیع و معارف اهل بیت علیهم‌السلام هم خیلی خوب کار می‌کرد.

با این‌که ایرانی‌الاصل بود اما تابعیت امارات داشت و به اصطلاح اجنبی زده اماراتی‌ها «لوکال» بود و به عنوان کارمند در یکی از شرکت‌های مهم دولتی دبی کار می‌کرد.

خیلی از دسترسی نداشتن به اساتید مطلع برای رسیدن به پاسخ برخی پرسش‌ها شاکی بود و اظهار تشنگی می‌کرد گفتمش که به مسجد ایرانی‌ها بیاید و از فضایل سیدنا و تسلطش به شبهات و حل آن‌ها برایش گفتم اما گفت: «حاج آقا راستشو بخواهید آگه ما رو این دور و برا ببینن خیلی اذیتمون می‌کنن و دردسر میشه برامون!»

متعجب گفتم که شما که اماراتی هستید و علی‌القاعده نباید خیلی کاری به کارتون داشته باشند گفت: «دقیقاً برعکس» و از خاطرات و خطرانی که گذرانده بود شمه‌ای را برایم تعریف کرد که بسی مایه تأسف بود و به همان میزان مایه تعجب!

برای مراعات حالش شب‌هایی که با هم از دانش‌گاه برمی‌گشتیم از او می‌خواستیم با فاصله از مسجد پیاده‌ام کند که خدای نکرده به جرم ارتباط با اجانب و بیگانگان برچسب وطن‌فروشی نخورد و باعث دردسرش نشوم.

با وهابی‌ها خیلی درگیر بود و روایات جواز سجده بر خاک و جمع بین دو نماز در منابع اهل سنت را می‌خواست و جلسات بعد هم گزارش کارش را می‌داد و از نتیجه کارش اظهار رضایت می‌کرد.

آن‌طور که شنیدم پیچک انحراف وهابیت به جان این‌جا و اهالی آن هم

افتاده و گرچه در برخی امیرنشین‌ها مثل ابوظبی<sup>۲۵</sup> بیش از دبی پروبال گرفته و عده‌ای طرفدار هم پیدا کرده است اما این‌جا هم از ترکش‌ها در امان نمانده و گرد شبهات بی‌اساسشان را این‌جا هم پاشیده‌اند.



---

۲۵ - برایم گفتند حتی در ابوظبی عزاداری ممنوع است و از امسال در شارقه هم از برگزاری این مجالس منع شده است.



## اشارات: «بدون»!

«بدون» در این جا به کسانی می‌گویند که اقامت و تبعیت ندارند و به صورت غیرقانونی به زندگی در این کشور ادامه می‌دهند و به تعبیری بدون مجوز و قاچاقی زنده‌اند.

این طایفه که خیلی‌هایشان اقامت و تبعیت هیچ جای دیگری را نیز ندارند و رسماً «از این جا رانده و از آن جا مانده» هستند تراژدی تلخ و تأسف باری را در این گوشه عالم رقم زده‌اند.

یک بار که سیدنا سفره دلش را باز کرد و از برخی مشکلات عده‌ای از اینان گفت کم مانده بود با عده دیگری که در مجلس بودند چراغ‌ها را خاموش کنیم و راحت‌تر به گریه پردازیم. تازه سید می‌فرمود آنچه گفتم مشتی بود نمونه خروار.

از جوانکی ایرانی گفت که آمده بود سراغش و از استیصال و بیچارگی به سرحدّ جنون رسیده بود؛ از طرفی اموالش را با کلاه‌برداری از چنگش در آورده بودند و از طرفی هم گذرنامه‌اش را به عنوان گرو برای وامی گرفته بودند و نه می‌توانست برگردد و نه می‌توانست بماند<sup>۲۶</sup> و از سوی دیگر خبری تکان‌دهنده از خانواده‌اش به او رسیده بود که او را در مرز خودکشی قرار داده بود.

سیدنا می‌گفت به لطف خدا کمکش کردیم و گذرش را گرفتیم و روانه‌اش

---

۲۶ - ظاهراً هر روز اقامت غیر قانونی در این دیار ۲۰۰ درهم (حدود هشتاد هزار تومان) جریمه دارد.

کردیم ایران و الحمدلله از آنجا چند بار تماس گرفت که اوضاعش خوب است و مشکلاتش حل شده است.

از عجایب اینجا یکی این است که همان قدر که خودشان را تحویل می‌گیرند برای خارجی‌ها هیچ نوع حقوق بازنشستگی و مزایای پس از خدمتی در نظر نمی‌گیرند و تا وقتی کار کنی مزدت را می‌دهند اما وقتی از کار افتاده شوی از پول افتاده هم می‌شوی و باید بروی به حفر قبر خویش مشغول شوی تا یا بمیری و یا بخاطر همان حفر قبر پولی در بیاوری!

به همین دلیل اینجا خارجیانی که در اوج کهولت به اوج فقر ونداری می‌رسند نیز کم نیستند و در این مدت چند تایشان را خودم وقتی آمده بودند مسجد برای دریافت کمک دیدم و دلم برایشان سوخت.

در نماز جمعه امروز هم بین دو نماز بنده‌خدایی بلند شد و به زبان اردو روضه‌ای از احوالات خودش خواند و بدجوری از خلائق التماس دعا داشت. گرچه این سبک درآمد را در ایران خودمان هم زیاد دیده‌ام اما کیفیت کار او خیلی متفاوت بود و یا خیلی خوب نقشش را بازی می‌کرد و یا واقعاً خیلی بیچاره بود چرا که چنان زد زیر گریه و های های گریست که ادامه روضه‌اش را نتوانست بخواند و همان وسط روضه، یاالله و امن یجیبش را خوانده و نخوانده حرفش را تمام کرد.

ظاهراً هر چه حظّ دنیایی برخی بیشتر می‌شود و شکم‌های عده‌ای فربه تر می‌شود بیچارگی عده دیگری نیز بیشتر و بیشتر می‌شود و گریه‌هایشان جانسوزتر.

در کشوری که برای میمون‌ها و اسب‌هایشان کولر نصب می‌کنند و آب

معدنی به خوردشان می‌دهند و خرج برخی شب نشینی‌هایشان سر به میلیون درهم می‌گذارد و «فراری»‌ها و «لامبورگینی»‌های سفارشی‌اشان قیمت‌های نجومی دارد دیدن این صحنه‌ها بیشتر دلت را می‌سوزاند و غصّه‌ات می‌دهد.

سید از بانویی هم گفت که با بچه خردسالتش مدّت مدیدی در یک ماشین زندگی می‌کرده است و هیچ سرپناهی نداشته به گونه‌ای که حتّی برای استفاده از سرویس بهداشتی نیز به مساجد و اماکن عمومی می‌رفته است.

دلّم گرفته و احساس غربت می‌کنم در این گوشه پرزرق و برق دنیا و کاش می‌شد در کنار جلوه‌گری و طنّازی این ظواهر دل‌فریب دلی هم پیدا کرد و برایش قدری روضه بشریت خواند و مجلس ختمی برای مرحوم مغفور خلد آشیان جنّت مکان جناب «انسانیت» برگزار نمود. و چقدر این قسمت نوشته را باید مهدوی نوشت و چقدر باید از نیامدن آقا افسوس خورد و چقدر باید در حسرت جامعه مهدوی که این شکاف‌های ویران‌کننده و این بی‌عدالتی‌های تاریک در آن از بین می‌رود اشک ریخت و غصّه خورد!

نمی‌دانم آقای تنه‌ایم در این عصر دلگیر جمعه در کدام گوشه عالم خیمه غربتش را برپا کرده است و چقدر غصّه محرومیت و بیچارگی بشر را می‌خورد اما این را خوب می‌دانم که این سرباز کمترینش در این بازار هفت رنگ و فتّانه دنیا، مبهوت و حیران و گریان به انتظارش نشسته و گرچه شرمنده و سرافکننده است از همه کوتاهی‌ها و قصورها و تقصیرها اما ناامید نیست از کرامت‌ها، تفضّلات و عنایات کریمانه‌اشان و

چه واضح است برایم این که «با کریمان کارها دشوار نیست».

آقای کریم! خودتان عنایتی کنید به این «بدون» بیچاره که نه مجوّز ناامیدی دارد و نه سرمایه‌ای درخور تقدیم کردن؛ اصلاً مگر جدّ شما «صُفّه» را برای «بدون»‌های مدینه نساخت و مگر کتف‌های مبارک حضرت سیدالشهداء و امام سجّاد و حضرت صادق علیهم‌السلام در اثر حمل نان و غذا برای همین «بدون»‌های بیچاره پینه نبسته بود؟! آقای همه‌ی بدون‌های عالم ما نیز بدون شما «بدون» دنیا و آخرتیم. دست این ذره کوچک را بگیرید و می‌دانیم که بدون هیچ منتی می‌گیرید.





## اشارات: لغزش گاه دلی!

امروز شنبه ۵ آذر نود با عده‌ای از بچه‌های ایرانیان مقیم امارات که در مسجد برایشان کلاس‌های آموزشی و برنامه‌های فرهنگی گذاشته‌اند<sup>۲۷</sup> رفتیم «پاتیناژ» برای اسکیت روی یخ تا از نعمت لغزنده بودن یخ برای حظ و بهره بردن و کیف کردن استفاده کنند.

زمین اسکیت دقیقاً پشت باشگاه ایرانیان و در همان مطقه «عود میثاء» واقع شده بود متعلق بود به باشگاه «النصر» و غیر از ایرانی‌ها انواع و اقسام مشتری‌های دیگر هم داشت و خلاصه به خاطر تعطیلات آخر هفته سرشان حسابی شلوغ بود.

این را هم بگویم که در اینجا تعطیلات آخر هفته عبارت است از جمعه و شنبه و در این باب چند احتمال به ذهنم رسید: یکی این‌که لابد روز بعد از جمعه را تعطیل کرده‌اند تا بلا فاصله بعد از جمعه لذت تعطیلی از دماغشان بیرون نرود و با استرس فردا امروزشان خراب نشود و احتمال دیگر که به نظرم نزدیک‌تر به واقع می‌رسد این‌که شاید برای صرفه جویی در وقت و هزینه‌ها این کار را کرده‌اند و اما توضیح ذلک:

---

۲۷- این کلاس‌ها که شامل تجوید و روانی قرآن و معارف و کمک‌های اولیه و تاریخ اسلام و اخلاق است و در مقاطع ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان برای پسران و دختران برگزار می‌شود بسیار هم با برکت است و با وجود این‌که در روزهای تعطیل برگزار می‌شود مورد استقبال خوبی هم واقع شده است و ظرفیت کلاس‌ها که تکمیل شده بماند بسیاری نیز به صورت جایگزین جا رزرو کرده‌اند و این دقیقاً برخلاف پیش‌بینی برخی مسؤولین ایرانی این‌جا بوده است که معمولاً در این‌گونه حرکت‌ها ساز مخالف می‌زنند! با برکت‌ترین بخش این کلاس‌ها درس اخلاقی است که خود سیدنا برای بچه‌ها می‌فرمایند.

با توجه به این که در بسیاری از کشورهای اروپایی تعطیلات آخر هفته عبارت است از شنبه و یکشنبه اگر قرار بود این جا هم مثل کشور ما پنجشنبه و جمعه تعطیل باشد عملاً چهار روز از هفته فرصت تبادلات و تعاملات تجاری و غیره از دست می‌رفت و وقتی این تعطیلات به شکل کنونی قرار گرفته یک روز در تعطیلات صرفه‌جویی شده است و یک روز به روزهایی که می‌توانند با هم ارتباط داشته باشند اضافه شده است. البته قسمت بدبین و شکاک ذهن احتمال سومی هم می‌دهد که امیدوارم درست نباشد و اشتباه کند احتمال بدبینانه این که شاید این جریان هم زیر سر یهود عنود و از باب «حرمت صید در سبت»<sup>۲۸</sup> باشد.

البته خوشبینانه ترین وجه و احتمال نیز این بود که این حرکت را از باب استحباب آغاز کار در روز یکشنبه بدانیم و به حساب «یوم الشروع»<sup>۲۹</sup> دانستن این روز بگذاریم و این آخرین احتمال همان قدر که بهترین وجه بود بعیدترین هم بود.

به هر حال امروز روز تعطیلی بچه‌ها بود و قرار داشتند برای تفریح در این گرما بروند و از یخ به عنوان وسیله تفریح استفاده کنند.

۲۸ - وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا وَ(نیز) به بنی اسرائیل گفتیم: «روز شنبه تعدی نکنید (و دست از کار بکشید!)» و از آنان (در برابر همه اینها) پیمان محکم گرفتیم. (نساء/ ۱۵۴)

۲۹ - عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَعَ مِنْ خَلْقِهِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ أَوْلَهُنَّ يَوْمُ الْأَحَدِ (از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا تعالی در شش روز آفرینش خلقش را سامان داد که نخستین روز آن روز یکشنبه بود) بحار الأنوار ج ۵۴ ص ۲۱۲ البته در باب یوم الشروع و تعیین آن روایات مختلفی وارد شده است که مرحوم مجلسی بخش عمده‌ای از آن را در دایرة المعارف حدیثی «بحار الانوار» به تفصیل بررسی کرده‌اند.

۳۰ - البته در مورد نحوه الصاق برگه جریمه صحبتی نشد!



سیدنا المیزبان گفت به نظرم شما بروید و با این فضاها هم آشنا شوید بد نیست ما هم که در این چند روزه حسابی از سیّد و نظراتش خیر دیده بودیم پذیرفتیم و به همراه گروهی از بچه‌ها عازم شدیم.

پس از عبور از ورودی مختصری که هم کفش‌های خشکی‌بیمایت را تحویل می‌گرفتند و هم کفش اسکیت تحویل می‌دادند وارد سالن سرپوشیده‌ای شدیم که خیلی تمیز و مرتّب نبود اما کف یخ بسته و آماده‌ای داشت برای سر خوردن و چرخیدن و البته به زمین خوردن و اکثر بچه‌هایی که همراه ما بودند بیشتر همین کار آخری را انجام می‌دادند.

بنین و بنات و تک و توک بزرگترهایی در زمین چرخ می‌زدند و از این‌که سرعتشان با پیاده روی معمولی تومنی چند ریال تفاوت دارد لذت می‌بردند.

کنار زمین با دشداشه نشسته بودم و سرخوردن‌ها و زمین خوردن‌ها را تماشا می‌کردم که پسرکی با نشاط و البته کمی دچار بیش‌فعالی و اضافه‌وزن کنارم نشست و پس از رفیق شدن خواست از بازی و سرخوردنش فیلم بگیرم ما هم تکبّر نکردیم و برای این‌که دل بچه مردم را به دست آوریم با دوربین گوشی مشغول ساخت یک مستند از حرکات نمایشی پسرک شدیم که شکر خدا و به برکت اخلاص کارگردان، فیلم جالبی از آب در آمد و برکاتی هم بر آن مترتب شد.

جالبی فیلم، صحنه‌های زیبای زمین خوردن پسرک بود که به خاطر اضافه‌وزنی که داشت یادآور همان تشبیه زمین خورنده به هندوانه بود و واقعاً باعث ادخال سرور می‌شد!

کمی آن طرف تر دختر بچه‌ای چهار پنج ساله نشسته بود و با چهره‌ای معصوم و رؤیایی مشغول پاک کردن دانه‌های اشک از گونه‌های مظلومیتش بود و بدون این‌که کوچکتری صدایی داشته باشد تصویری بسیار جان‌سوز رسم کرده بود.

آن قدر معصومانه می‌گریست که کنارش نشستم و از دردهای دلش پرسیدم معلوم شد طفلکی روی یخ‌ها زمین خورده و حالا دیگر می‌ترسد برگردد و اسکیت کند. گفتم کناره دیواره‌ها بایست و از دوستان کمک بگیر، نپذیرفت.

هر چه کردم تا روحیه‌اش را عوض کنم و از افسردگی نجاتش دهم نشد تا این‌که یاد آخرین فیلمم افتادم و گفتمش: «بین عزیز من همه زمین می‌خورند مثل همین آقا پسر» و صحنه زمین خوردن هندوانه گون پسرک را برایش پخش کردم که مؤثر افتاد و دخترک کبریت فروش را به خنده انداخت آن هم از آن خنده‌های غیر قابل کنترلی که البته او خیلی دخترانه و مؤدبانه می‌خواست پنهانش کند ولی موفق نمی‌شد. گرچه نشد به زمین بر گردانمش اما حداقل توانستم کناره‌های رو به پایینش را رو به بالا ببرم و این‌ها همه، اثر اخلاصی بود که در ساخت مستند مزبور به خرج داده بودم خدا قبول کند.



## اشارات: دبی شناسی

از همان روز اوّل رسیدن از سیّد احمد ، فرزند سیّدنا خواستم دست اطلاعات ناقص ما را بگیرد و از اینجا برایم بیشتر بگوید و هر روز همین التماس دعا را تکرار کردم تا جناب استاد راضی شدند و امشب از این امامزاده حاجت گرفتیم.

با جناب دایی جان باصفایشان که دو روزی است به ما ملحق شده‌اند قرار شد یک واحد دبی شناسی را نزد احمدآقا در قالب یک گردش علمی در اطراف بگذرانیم.

انصافاً گردش مفیدی هم بود و کلی احساس مستفیض شدن دست داد از اطلاعات خوب فرزند سیّد که بر او و بر پدرش درود باد.

خواستیم از خیابان ردّ شویم که گفتند اگر پیاده‌ای را در حال ردّ شدن از محلی غیر از خطوط عابر پیاده ببینند و بگیرند همان‌جا فی المجلس اعمال قانون کرده و تا دویست درهم برگ جریمه برایش صادر می‌شود<sup>۳۰</sup> و جالب این‌که بخشی از این جریمه را باید طی اقساطی بروی در منطقه‌ای دور افتاده پردازی تا حسابی نقره‌ات داغ شود و دیگر سراغ خلاف نروی.<sup>۳۱</sup>

۳۰- البتّه در مورد نحوه الصاق برگه جریمه صحبتی نشد!

۳۱- یک نمونه از این جریمه‌های سنگین را از شب عاشورای سال گذشته برایم نقل کردند که جای تعجب و البتّه تأسّف داشت سیّدنا گفت پارسال تمام ماشین‌هایی که شب عاشوراء در نزدیکی مسجد پارک کرده بودند را دو هزار درهم جریمه کرده بودند و از مغرّضانه بودن این کار که بگذریم انصافاً هفتصد هزار تومان جریمه سنگینی است.

البته هم‌زمان با این قانون سخت‌گیرانه در نقاط متعددی محل‌هایی مخصوص عابر پیاده هم در نظر گرفته‌اند که قبل از گذر باید دکمه‌ای را بفشاری تا چراغ عبور پیاده‌ها سبز شود و چراغ عبور ماشین‌ها، سرخ گردد و تو در حالی که همه برایت ایستاده‌اند ردّ شوی. یک شب که از خیابان پررفت و آمد جمیرا ردّ می‌شدم این حرکت را انجام دادم و از این که صفی طولانی از ماشین‌های مؤدّب و منتظر برای عبور حقیر فقیر پدید آمده بود احساس خوشایندی به نفس اماره‌ام دست داد.

اینجا انصافاً نظم خوبی در رانندگی و امور مربوط به آن برقرار است که از هر که پرسیدم آن را بیشتر ناشی از همان جریمه‌های سنگین می‌دانست تا فرهنگ بالای رانندگی و شاید هم بهتر این باشد که بگوییم این بالا رفتن جریمه‌هاست که به زور، فرهنگ رانندگی را هم بالا می‌برد و بهترین شاهد هم التزام شدیدی است که در سال‌های اخیر در ایران خودمان به بستن کمر بند ایمنی می‌بینیم آن هم از رانندگانی که خدا را بنده نیستند و زمانی بستن کمر بند را مصداق لوس‌بازی‌های کودکانه می‌دانستند...



## اشارات: پراثر باز

چیزی نمانده عقربه ساعت به وصال عدد سه صبح برسد و هم چنان مشغول نوشتن گردش علمی و بخش دبی شناسی هستم که دو نفر هم خانه جدیدمان که مدال نوکری و مدّاحی اباعبدالله علیه السلام را به سینه دارند و تنهایی چند روز اولمان را شفا داده‌اند آمده‌اند کنار دستم و ظاهراً برای مداوای بی‌خوابی‌شان می‌خواهند پیش ما گعده درمانی کنند! با صفا هستند و البته خوش صحبت و شاید هم خیلی خوش صحبت! حاج ابراهیم که پیر غلام است از هر هنر انگشتی دارد و حاج محمد هم که هم سن و سال خودم است خیلی مؤدبانه طعنه‌هایش را حواله می‌کند که شیرین هم هست.

همین الان با یادآوری مجلس صبح که با هم رفتیم می‌گوید منبر پرفیضی دارید شما! ظاهراً می‌خواهند دست صدای ما را هم بگیرند و مهر مدّاحی اهل بیت علیهم السلام به شناسنامه نوکریمان بزنند. از هر باب سخنی می‌گویند و چنان «حرف حرف می‌آورد»ی به یاست که خدا می‌داند. عجب رشته پایان ناپذیری است این کلام. عجیب این‌که ذوقمان در تراکم این همه قضیه همچنان کار می‌کند و در بحبوحه کلماتشان تراوشات قلم خشک نشده و می‌نویسیم. اگر فهرستی اجمالی از قضایایی که همین الان مشغول نقلش هستند تهیه کنم شاید بالغ بر چهل عنوان شود.

به نمونه‌ای از این مباحث اشارت می‌رود:

کرامات یکی از اولیاء خدا و این که اسم خانه اش را بیت الاحزان گذاشته بوده، رواج صوفیه در دبی، انحرافات جریان انحرافی اصلحهم الله، اصول و ارزش های مَدّاحی، از راه به در رفتن برخی فرزندان بزرگان، دین گریزی برخی جوانان، انحرافات مَدّاحی و سرودن و خواندن شعر در وصف برخی شخصیت های ناموزون که از بدترین آفات مَدّاحی های امروزه است، ذکر خیر علماء و پیرغلامان قدیمی و اولیاء خدا و خدا آیت الله مرواید را هم بیامرزد.

روضه هم می خوانند که تنها عاملی است که نوشتنم را قطع می کند: نمیدانم چه رخ می داد اگر زینب نمی آمد ولی اینقدر می دانم پدر هم با پسر می رفت به فدات شم به فدات شم به فدای بچه هات شم.





## اشارات: پراثر برت

داشتم از گردش علمی و دبی‌شناسی می‌نوشتیم. خلاصه رفتیم به منطقه «سطوه» که منطقه قبلاً ایرانی و اکنون فیلیپینی دبی است و سوغاتی فروشی‌های زیادی دارد (منظورم از سوغاتی همان جنس‌های هیچ بار مصرف چینی است که خدایشان هدایت کند).

از مغازه‌های اینجا که آبی برای سوغات خریدنمان گرم نشد و دست خالی برگشتیم اما چیزهای غریبی در فروشگاه‌های این دیار می‌توان دید.

علاوه بر جانوران حرام گوشت دریایی که طبق فتوای اینجایی‌ها از شیر مادر حلال‌تر است از جمله خرچنگ و هشت‌پا و صدف دریایی و امثال آن که تازه و منجمد و کوکتلش در فروشگاه موج می‌زد بخشی از فروشگاه را هم جدا کرده بودند و بر سردرش نوشته بودند:

«not for muslim»<sup>۳۲</sup>

و در آن همه جور فرآورده نجس و حرامی یافت می‌شد از چیپس پوست خوک گرفته تا کنسرو و سوسیس و حتی پاچه این جانور نجس‌العین. نمی‌دانم بوی گندی که این بخش را پر کرده بود به خاطر غیرت دینی ما و یک عکس‌العمل مذهبی و در راستای نهی از منکر بود یا واقعا این گوشت این‌قدر بدبو و چندش آور است.

فروشگاه‌های این‌جا موج می‌زند از مایحتاج روزمره‌ای که همه

۳۲- «این بخش برای غیر مسلمانان است»

زحمت‌هایش را کشیده‌اند و فقط پخت آن باقی مانده است؛ از پیازهای تازه‌ی نگینی شده گرفته تا کدو و فلفل دلمه‌ای تمییز شده و منتظر ورود در دیگ خلاصه در این سوپر مارکت‌ها فقط جنس جویده شده و آماده بلع ندیدیم و انصافاً هم در بسته بندی به همان میزان هنرمندانه و جذاب کار کرده بودند که ما کار نمی‌کنیم.

همان‌گونه که اشارت رفت این منطقه مملوّ از فیلیپینی‌هاست که موجودات جالبی هستند و معروفند به «الکی خوش بودن». کافی است کمی به یک نفرشان نگاه کنی تا غش کند از خنده و تو دچار احساس «خود با نمک بینی» شوی! این طایفه که بخش عظیمی از مهاجرین دبی را تشکیل می‌دهند بسیار هم اهل خوش‌گذرانی و تفریحند و آن طور که حضرت استاد می‌گفت تا پولی گیرشان می‌آید به باد تفرّج می‌سپارند و به دود خوشی می‌دهندش و یکی از عللی که اینجایی‌ها به فیلیپینی‌ها راحت‌تر ویزا می‌دهند نیز همین است که پولشان را همین‌جا خرج می‌کنند.

به فروشگاه سوغاتی فروشی دیگری هم رفتیم که در تمام سه طبقه‌اش نشد هدیه قابل عرضه‌ای برای خیل مشتاقان منتظر در وطن بیابیم اما اتفاق جالبی که افتاد این بود که به رسم سایر فروشگاه‌ها و از باب لزوم گذاشتن کلاس، این‌جا هم آهنگی شاد را در فضای فروشگاه پخش می‌کردند که دست بر قضا به زبان فارسی بود و یاد وابستگی‌ها و دل‌بستگی‌های ملی را زنده می‌کرد.

گرچه فارسی بودن اشعار باید مایه خوش‌حالی می‌شد اما محتوای بی‌مزه و یا بهتر بگویم عدم محتوای سرود حسابی خجالت‌مان را در آورد و مایه سرافکندگی بود.



خواننده که تکلیفش با خودش روشن نبود و مشخص نمی‌شد از دست محبوبش شاکی است و نفرینش می‌کند و یا قربان صدقه‌اش می‌رود فقط و فقط در پی کنار هم آوردن الفاظ و درست کردن آهنگ بود و باعث شده بود دعا کنیم خدا کند کسی آن دور و بر فارسی نفهمد.

حکمت پخش این موسیقی ایرانی را هم نفهمیدم شاید از باب جلب مشتری بود و اینکه حساسیت‌های ایرانی‌ها را خوب می‌دانستند و یا شاید هم صاحب مغازه ایرانی بود و در پی ترویج فرهنگ فاخر ایرانی! خلاصه به دو دلیل زودتر از فروشگاه زدیم بیرون اول این‌که در بنجلستان مزبور حاجت نگرفتیم و دوم اینکه برای فرار از دست فرهنگ فاخر مزبور بهترین راه را یک بی‌تفاوتی مدنی و خروج از محدوده یافتیم.

گفتم «بی‌تفاوتی مدنی»<sup>۳۳</sup> این را هم بگویم اهالی این‌جا خیلی دچار مشکل بی‌تفاوتی مدنی هستند و با توجه به تصوّر باکلاس بودن این حالت همه سعی دارند خود را از دیگران بی‌تفاوت‌تر و طبعاً باکلاس‌تر جلوه دهند.

این کشورک کوچک هفتاد و دو ملت است برای خودش و هر گوشه‌ای از آن رنگ یک نژاد و فرهنگ خاص را دارد و بوی یک قوم و ملت را گرفته است که باید در مورد این تنوع نژادی حیرت‌انگیز اینجا هم

---

۳۳- می‌گویند از اصول مدرنیته و نشانه پیشرفت یک جامعه است به این معنا که هر چه مردم بی‌محلّی‌کنند و به اتّفاقات دور و برشان توجه نشان ندهند با فرهنگ‌تر و متمدّن‌ترند! یعنی امری که در بسیاری از موارد تطبیق مخالف دستور اسلام به حساس بودن پیگیری کردن از احوال اطرافیان است البتّه اگر منظورشان از این اصل به خیال خودشان مترقی همان فضولی‌نکردن و در هر کاری که به انسان مربوط نیست سرک نکشیدن باشد چیز بدی نیست ولی ظاهراً این منظورشان نیست.

بعدها بیشتر بنویسم و این جا به ذکر لطیفه‌ای که هم از سید احمد شنیدم و هم از برادرش سید محمدرضا<sup>۳۴</sup> اکتفاء می‌کنم:

می‌گویند در این دیار خشکسالی شد و شیخ و بزرگ این مملکت دستور به اقامه نماز باران داد. روز اوّل که همه آمدند و نماز خواندند در ایران باران آمد به همین خاطر گفتند فردا ایرانی‌ها نیابند روز دوّم در فیلیپین باران آمد و آنها را از آمدن منع کردند و روز سوم این اتفاق برای پاکستان و پاکستانی‌ها افتاد تا این که فقط شیخ ماند و حوضش و نماز روز چهارم را او به تنهایی خواند و جالب این‌که روز بعد در یمن باران آمد!

بله این واقعیت قابل انکار نیست که شاکله اصلی جمعیت این منطقه را خارجی‌ها و مهاجرین تشکیل می‌دهند و طبق آمار، بومی‌ها بین پانزده تا بیست درصد هستند.

امروز یکی از ایرانی‌ها می‌گفت: «حاج آقا شما که عربی بلدی اینجا تمرین کن و از این فرصت برای تقویت عربیت استفاده کن» گفتمش: «من حرفی ندارم ولی خدایی عرب نیافتم تا عربی حرف بزنم» او هم خندید و کمیاب بودن عرب در این سرزمین اعراب را تایید نمود. سید احمد میوه‌های عجیب و غریب اینجا را هم نشانمان داد که هر کدامشان دفتری بودند از معرفت کردگار.

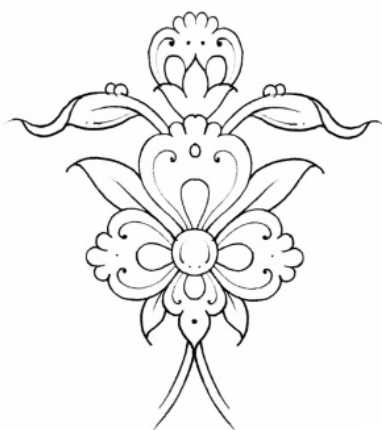
خیارهایی زگیل داری را دیدیم که می‌گفتند مزه تلخشان مشتری زیاد دارد و بیش از پنج نوع بادمجان که غیر از اندازه، رنگشان هم از صورتی تا سیاه در نوسان بود هم چنین میوه عجیبی را نشانمان و بعد به

خوردمان دادند که به نظر می‌رسید از ترکیب کلم و شلغم و کیوی پدید آمده است و به همان میزان که ظاهر خوش‌رنگش فریبنده بود محتویات سفید و دانه‌های سیاهش در مذاق ما بی‌مزه بود.

و نیز میوه‌ای برایمان خرید که ظاهرش چون بادمجان بچه‌ای بود که دچار مشکل رشد شده و به بلوغ نرسیده است. حبّه‌های سفید رنگ داخل این میوه که پوستی سیاه داشت مزه‌ای شبیه کله‌پاچه می‌داد و این مزه کله‌پاچه را دوستان هم اتاق هم به شدت تایید می‌کردند.

نوعی هلوی ریش‌دار هم مهمانمان کردند که در نگاه اوّل می‌پنداشتی یک جانور دریایی است و حتی شاید کمی ترس برت می‌داشت البته این مورد اخیر مزه‌ای جالب داشت و قابل تأمل.

قربان قدرت خدا بروم که همان‌قدر که آدم‌ها را مختلف آفریده خوراکشان را نیز به تناسب مکان و موقعیت گوناگون قرار داده است تبارک الله احسن الخالقین.





## اشارت: آرشیتکت کعبه!

امشب یکشنبه ۶ آذر نود بعد از عزاداری زیبا و با شکوه مسجد که انصافاً اگر نگوییم با صفاتراز مجالس ایرانمان بود قطعاً کم نداشت و حقاً به اندازه هیأت نود ساله «لباس فروش‌ها» به دلمان نشست مراسم عجیب و دل‌نشین دیگری داشتیم که ... که ... نمی‌دانم بعد از این «که» چه بنویسم تا شگفت‌زدگی و لذتی که از ماجرای امشب سراسر وجودم را فرا گرفته‌است بیان کند، پس بهت‌زدگی مقدّمه را می‌گذارم و می‌روم سراغ اصل مطلب.

قبل از غروب زنگ زدند که قرار است یکی از شهروندان انگلیسی مقیم دبی را بیاورند نزد سیّد تا با تعالیم اسلام آشنا تر شود.

او را که آوردند و همه با هم پیش سید که نشستیم مراسم معارفه آغاز شد و معلومان شد «گراهام» از بزرگترین آرشیتکت<sup>۳۵</sup> های دنیا و آن‌طور که همراهش می‌گفت نابغه این علم است و طراحی سازه‌های اعجاب برانگیزی چون جزایر مصنوعی «نخل» و «جزایر العالم»<sup>۳۶</sup> در

---

۳۵- منظور همان «معمار» خودمان است و این که استثنائاً فارسی را پاس نداشته‌ام به خاطر لطفاتی است که در ادامه خواهد آمد.

۳۶- جزایر مصنوعی دبی

پروژه ایجاد جزایر نخل در خلیج فارس که از آن به عنوان بزرگترین جزایر مصنوعی دنیا نیز یاد می‌شود توسط امارت متحده عربی و در شهر دویبی از سال ۲۰۰۱ آغاز شده است. جزایر نخل دبی در اصل شامل سه جزیره بزرگ به نامهای جمیرا، دیرا و جبل علی است. هرکدام از این جزایر مصنوعی به شکل درخت نخل در میان آب‌های ساحلی دویبی ساخته می‌شود. این پروژه با کمک شرکت‌های هلندی و بلژیکی که متخصص ایجاد جزایر مصنوعی و خشکاندن زمین هستند در حال اجراست. برای احداث دو پروژه اول این جزایر در حدود ...

...صد میلیون متر مکعب خاک و سنگ مورد استفاده قرار می‌گیرد.  
جزیره جمیرا با یک تنه اصلی و هفده شاخه، در محدوده‌ای به ابعاد پنج کیلومتر در پنج کیلومتر گسترده است.

جزیره دیرا به تنهایی در حدود چهل و شش میلیون متر مربع مساحت دارد و به شکل درخت نخلی با چهل و یک شاخه طراحی شده است. دیرا خود به تنهایی بزرگترین جزیره مصنوعی جهان خواهد بود و توانایی اسکان حدود یک میلیون نفر را خواهد داشت. برای احداث این جزیره یک میلیارد متر مکعب خاک و سنگ استخراج خواهد شد.

دوبی به جز پروژه ایجاد نخل‌های دریایی یک پروژه بزرگ دیگر را نیز هم اکنون در دست اجرا دارد. پروژه ایجاد جزیره‌ای به نام «جهان»، پروژه جهان یک جزیره بسیار بزرگ است که به شکل نقشه کره زمین ساخته می‌شود و خشکی‌های آن به شکل قاره‌های زمین خواهد بود. مجمع الجزایر «جهان» شامل سیصد جزیره مصنوعی است که در فاصله چهار کیلومتری خط ساحلی شهر دوبی در خلیج فارس ساخته می‌شود. کل محدوده جزیره «جهان» ۹ کیلومتر در ۶ کیلومتر خواهد بود که توسط یک موج شکن عظیم بیضی شکل احاطه می‌شود.

تأثیرات زیست محیطی

گرچه این پروژه‌ها در نوع خود از نظر کار مهندسی و خلاقیت و همچنین سرمایه‌گذاری‌های انجام شده بسیار جالب توجه است اما سؤال اصلی اینجاست که چنین دستکاری بزرگی در طبیعت آیا اثراتی بر محیط زیست و زیست بوم خلیج فارس نخواهد داشت؟

ایجاد این جزیره‌های بزرگ هم‌راه با تغییرات زیادی در بستر و سطح دریا خواهد بود. تغییراتی که به طور قطع زندگی جانداران و اکوسیستم منطقه را دستخوش تغییرات ناخواسته می‌کند و باعث از میان رفتن سواحل مرجانی می‌شود. همچنین استخراج شن و ماسه از بستر دریا آب‌های این منطقه را به لجن‌زار تبدیل می‌کند. بنابر اظهارات مسئولان سازمان حفاظت از محیط زیست ایران، ساخت و سازه‌های درون خلیج فارس قطعاً برای آب‌های ساحلی و برای حمل و نقل دریایی مشکل ساز خواهد بود.

به اعتقاد این کارشناسان پیش از احداث این جزایر بزرگ می‌بایست ارزیابی‌های محیط زیستی کاملی از سوی «راپمی» یا سازمان حفاظت از محیط زیست خلیج فارس و دریای عمان صورت می‌گرفت. سال گذشته فرآکسیون محیط زیست مجلس ایران از ارسال نامه‌ی اعتراض آمیزی به سازمان ملل خبر داد که تاکنون پاسخی دربر نداشته است.

از آن‌جا که خلیج فارس دارای اکوسیستم نیمه بسته و بسیار حساسی است هرگونه تغییرات بزرگ در بستر و سطح آن می‌تواند عوارض برگشت ناپذیری را برجای بگذارد که جبران آنها شاید هرگز امکان پذیر نباشد.

علاوه بر این‌که طبق معاهدات بین‌المللی تا فاصله پانزده کیلومتری ساحل خاک یک کشور ساحلی محسوب می‌شود و بعد از آن آب‌های آزاد است و وقتی این جزایر تا ۹ کیلومتر در عمق آب پیش می‌آیند و ساحل را جلو می‌آورند این یعنی نوعی جابجا کردن خط مرزی.

همین امارات را هم در کارنامه‌اش داشت و از طراحان این مجموعه‌ها بود.

این جزایر زیبا که در ساحل دبی به صورت نخل و نقشه دنیا طراحی شده‌اند جزء زیباترین سازه‌های بشری هستند که اکنون یکی از طراحان آن‌ها در مقابلمان بود.

بعدها خودم هم رفتم و نخل جمیراء را از نزدیک دیدم که واقعاً هم دیدنی بود و در طراحی آن ظرافت‌های زیادی به کار رفته است مثلاً نام ساختمان‌های اصلی جزیره که در تنه نخل واقع شده‌اند همه نام نژادهای مختلف نخل است و شکل پلاژهایی که روی شاخه‌های این نخل غول پیکر قرار گرفته‌اند و هریک برای خود ساحلی اختصاصی دارند نیز هریک بر مبنای معماری یکی از مناطق دنیاست به عنوان نمونه برخی خانه‌ها با سبک معماری یونانی و برخی معماری سنتی اسلامی و برخی با سبکی مدرن طراحی شده‌اند.

لطف دیگر که برای حفظ تناسب ظاهری در این جزیره به کار رفته است این است که همه چیز در اینجا ربطی به نخل و مشتقات آن دارد حتی دکلهایی که آنتن‌های موبایل بر آن‌ها نصب شده است را به شکل نخل‌هایی مصنوعی درست کرده‌اند که شاخ و برگ هم دارد و اگر حواست را جمع نکنی شاید قصد خرما چینی از آن‌ها هم به سرت بزنند. طبق اطلاعاتی که همراهان مهندس درباره جناب «گراهام» در اختیارمان قرار دادند معلوم شد علاوه بر نبوغ و استعداد بسیار اهل مطالعه و آشنا با چند زبان هم هست و دستی بر آتش فلسفه نیز دارد و خلاصه از هر انگشتش هنری در حال فرو ریختن است و بعدها حتی گفت پیشنهاداتی

برای رئیس جمهور ایران دارد که ایران را متحوّل می‌کند. ظاهر حضرت آرشیوتکت هم جالب و دیدنی بود و علاوه بر چهره و رفتاری صد در صد اروپایی و لباس آستین کوتاه و سه عینکی که از گردنش آویخته بود نگرش و نگاهش هم به دنیا کاملاً مهندسی و از دید یک معمار بود.

سیدنا المیزبان به زیبایی با مهندس وارد مذاکره شد و به بهترین نحو باب آشنایی تفصیلی با زیبایی‌های اسلام و معارف اهل بیت علیهم‌السلام را بر او که قبلاً با این دین اجمالاً آشنا شده بود گشود و گرچه هدایت تنها از جانب خداست<sup>۳۷</sup> اما قطعاً وسیله‌ای که خداوند هادی برای هدایت این بنده طالب حقّش در نظر گرفته بود دانش و منش سیدنا بود.

سیدنا برای باز کردن سر صحبت علمی از سفرش به واتیکان گفت و از این‌که یکی از بزرگان کلیسا از ایشان خواسته است اسلام را در جمله‌ای کوتاه تعریف کند و او نیز این جمله امام صادق علیه‌السلام را به زیبایی در کمان سخن گذارده بود که «هل الدین الا الحب»<sup>۳۸</sup> و در توضیح

---

۳۷- «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ». (تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی؛ ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند؛ و او به هدایت یافتگان آگاهتر است!) قصص ۵۶.

۳۸- «دین چیزی جز دوست داشتن نیست» این تعبیر زیبا در روایات متعددی در کتب روایی آمده است که به نقل یک مورد اکتفا می‌شود: «عَنْ بَرِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَ فِي فُسْطَاطٍ لَهُ بَمِنَى فَنظَرُ إِلَى زِيَادِ الْأَسْوَدِ مُنْقَلِعِ الرَّجُلِ فَرَفِئِي لَهُ فَقَالَ لَهُ مَا لِرَجُلِكَ هَكَذَا قَالَ جِئْتُ عَلَى بَكْرِ لِي نَضُو فَكُنْتُ أَمْشِي عَنْهُ عَامَةً الطَّرِيقِ فَرَفِئِي لَهُ وَ قَالَ لَهُ عِنْدَ ذَلِكَ زِيَادُ ابْنِي أَلِمَ بِالذَّنُوبِ حَتَّى إِذَا طَنَنْتُ أَنِّي قَدْ هَلَكْتُ ذَكَرْتُ حَبْكَمُ فَرَجَوْتُ النَّجَاةَ وَ تَجَلَّى عَنِّي- فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى- حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنْتَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ قَالَ إِنْ كُنْتُمْ تَحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمْ اللَّهُ وَ قَالَ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ ...

هم حبّ را به حبّ خدا و حبّ مردم و حبّ طبیعت تفسیر نموده بود و تعالیمی از دین در مورد این که حتی کندن یک گیاه بدون دلیل نوعی افساد است<sup>۳۹</sup> را برایشان بیان کرده بودند.

مهندس با زیرکی از سیدنا پرسید شما هم از آن شخص مسیحی پرسیدید تعریف شما از مسیحیت چیست؟ و سید هم با زیرکی مضاعف پاسخ داد که چون میهمان بودیم شاید پسندیده نبود که ما از ایشان سؤال کنیم ولی خوشحال میشویم پاسخ این پرسش را اکنون از شما بشنویم.

وَقَالَ مَا... تَبْعُونَ وَمَا تُرِيدُونَ أَمَا إِنِّهَا لَوْ كَانَ فَرْعُهُ مِنَ السَّمَاءِ فَرَزَعُ كُلِّ قَوْمٍ إِلَىٰ مَأْمَنِهِمْ وَفَرَعْنَا إِلَىٰ نَبِيِّنَا وَفَرَعْتُمْ إِلَيْنَا» (برید بن معاویه گوید: در منی خدمت امام باقر علیه السلام بودم در چادری که برای آن حضرت برپا کرده بودند پس آن حضرت به زیاد بن اسود (که یکی از اصحاب او بود) نگریست و دید پایش بریده و مجروح شده امام علیه السلام از وضع رقت‌بار او متأثر شده و باو فرمود: چرا پاهایت این طور شده؟ عرض کرد: «شتر جوان و لاغری داشتم و بخاطر آن بیشتر راه را پیاده آمدم، حضرت متأثر شد، زیاد عرض کرد: من گاهی آلوده بگناهان شوم تا بدان جا که گمان کنم به هلاکت و نابودی افتاده‌ام در آن حال به یاد دوستی شما افتم و همان امید نجاتی برای من آورد و اندوهم را برطرف کند! امام باقر علیه السلام فرمود: مگر دین چیزی جز محبت و دوستی است؟ خدای تعالی فرموده: «... ولی خدا ایمان را محبوب شما کرد و آن را در دل‌های شما بیاراست» (سوره حجرات آیه ۷) و نیز فرموده: «بگو اگر خدا را دوست میدارید. مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد» (سوره آل عمران آیه ۳۱) و نیز (در باره انصار مدینه) فرموده: «...دوست دارند آنان که بسوی ایشان هجرت کرده‌اند» (سوره حشر آیه ۹).... (پس از آن فرمود): چه میجوئید و چه میخواهید آگاه باشید که براستی اگر یک هراس آسمانی بیاید (همگی مشرف به هلاکت شوند) هر گروهی به پناهگاه خود روند و ما نیز به پیغمبرمان پناه میبریم و شما نیز به ما پناه آرید.) الکافی، ج ۸، ص: ۸۰.

۳۹- الإمام الصادق علیه السلام : لا تَقْطَعُوا الثَّمَارَ فَيَبْعَثُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ الْعَذَابَ صَبًا. (امام صادق علیه السلام : درختان میوه را قطع نکنید، که خداوند بر سر شما عذاب فرو می‌ریزد)

الکافی، ج ۵، ص: ۲۶۴.



مهندس هم که تدریجاً آثار تحت تأثیر واقع شدن در چهره و رفتارش هویدا میشد گفت به نظر من هم اساس همه دین‌ها یکی است و همه بر پایه محبت بنا شده‌اند و سید تشبیه کردند به چشمه گوارایی که بخاطر جریان پیدا کردن در زمین‌های مختلف طعم و مزه مختلفی پیدا کرده است و بنیان همه دین‌ها بر پایه یکتا پرستی و بندگی خدا استوار شده است.

مهندس خیلی زیبا با نگاه معماری هم این واقعیت را به تصویر کشید و از این گفت که در سفری که به ترکیه داشته است فهمیده مسجد «ایاصوفیا» قبلاً کلیسای «ساتناصوفیا» بوده است و مسلمانان با اضافه کردن مناره‌ها آن را تکمیل کرده‌اند<sup>۴۰</sup> و از طرف دیگر نما و طراحی و تزئینات کلیسای ارتودکسی که مهندس در ترکیه به دیدن آن رفته بود نیز مبتنی بر الگوریتمی قرآنی و اسلامی بود که این‌ها همه در نگاه او شاهدهی بر یگانگی منشأ ادیان الهی بودند.

سیدنا که خدایش حفظ کند نیز با استفاده از همین مطلب گفت به نظر ما همین اتّفاقی که از دید شما در معماری افتاده است در فکر و اندیشه و

۴۰- ایاصوفیه (یونانی: Αγία Σοφία) کلیسای مسیحیت شرق بود که در دوره امپراتوری بیزانس به سال ۵۳۲ میلادی بنا به دستور امپراتور کنستانتین اول ساخته شد. و بعد در قرن ۶ میلادی توسط جاستینوس مورد بازسازی و مرمت قرار گرفت. پس از فتح استانبول، سلطان محمد دوم دستور داد کلیسای ایاصوفیه را به مسجد تبدیل کنند. سلیمان اول دستور داد نقاشی‌ها و نگارگری‌های داخل ایاصوفیه را بپوشانند تا نماز جمعه در آنجا خوانده شود. سلیم دوم به معمار سنان دستور داد که ایاصوفیه را مرمت کند. در زمان مراد سوم، مناره و منبر و محراب به ساختمان ایاصوفیه افزوده شد. ارتفاع گنبد بزرگ این مسجد از سطح زمین ۵۵ متر و قطر آن ۳۱ متر می‌باشد که بوسیله ۴۰ پشت‌بند بزرگ و روی چهار ستون اصلی سوار شده‌است.

اعتقادات هم رخ داده است و اسلام در واقع تکمیل کننده مسیحیت است و تعالیم اسلام، تعالی بخش تعالیم مسیحیت حقیقی است. سیدنا می خواست فرایند تکمیل معماری مسیحیت در اسلام را به فرایند تکمیل اعتقادات و دستورات متصل نمایند و نوعی اضافه شدن مناره های «سانتا صوفیا» را در «یا صوفیا» برایش تداعی نمایند که الحمدلله موفق هم شدند و مهندس به این تکامل نیز مانند آن تکامل گواهی داد. مترصد بودم بفهمم آغازین جرعه هدایتش از کجا خورده که بازهم معلوم شد او نیز تحت تأثیر منش و اخلاق اسلامی شخصی متدین در ترکیه<sup>۴۱</sup> واقع شده و برخوردهای کریمانه او نقش به سزایی در گرایش این شخص به اسلام داشته است و بازهم تأکیدی شد بر این واقعیت انکار ناپذیر که پیش از تسخیر عقول باید به فکر تسخیر قلوب بود که رسالت و سفارش اصلی انبیاء و ائمه علیهم صلوات الله نیز همواره همین بوده است که باید از منش و اخلاق به عنوان اصلی ترین سرمایه تبلیغی استفاده کرد.<sup>۴۲</sup>

وقتی جناب مهندس از تحقیقاتش در مورد اسلام و پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله گفت و از این که این دو اصل یکتا پرستی و نبوت ایشان را

۴۱- آن گونه که خودش می گفت ظاهراً اسمش «یوسف» بوده است.

۴۲- عَنْ أَبِي سَامَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْوَرَعِ وَ الْاجْتِهَادِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ حُسْنِ الْخُلُقِ وَ حُسْنِ الْجَوَارِ وَ كُونُوا دُعَاءَهُ إِلَى أَنْفُسِكُمْ بِغَيْرِ أَسْتِكْتِكُمْ وَ كُونُوا زِينًا وَ لَا تَكُونُوا شَيْنًا شَنِيدِمُ حَضْرَتِ صَادِقٍ (عليه السلام) می فرمود: بر تو باد که پرهیز از خدا و پارسائی را از کف نهدی و در طلب رضای حق کوشا باشی. بر تو باد به راستی در گفتار و ادای امانت و نیک خوئی و حسن همجواری. مردم را به سوی خود دعوت کنید، اما نه با زبان، بلکه با حسن اعمال. زیور ما باشید نه مایه ننگ ما. (الکافی ج ۲ ص: ۷۶)

قبول دارد سید گفت بنابراین شما از نگاه ما مسلمان هستید اگرچه هیچ چیزی بر زبان نیاورید و در ادامه هم معلوم شد او تصمیمش برای تشرّف به اسلام قطعی است و هدایت الهی دست ایمانش را گرفته و امشب برای رسمیت دادن به این اعتقاد نزد سید آمده است.

مسؤولیت مترجمی را سید احمد و یکی از همراهان مهندس به عهده داشتند و سید احمد که بریتیش هم خوب صحبت می‌کرد مدیر دوبلاژ بخش‌های معرفتی و اعتقادی بود و آن بنده خدا نیز هم بخش‌های اقتصادی را ترجمه می‌نمود و در مواردی که فلسفه و اقتصاد و دین و دنیا به هم آمیخته می‌شدند نیز دو نفری با هم‌افزایی و تشریک مساعی به ترجمه می‌پرداختند.

مهندس گراهام نام «ابراهیم» را برای خودش انتخاب کرده بود و وقتی از او پرسیدیم چرا این نام را برگزیده دو نکته زیبا گفت که خیلی به دلم نشست و از ظرافتش لذت بردم.

اولین دلیل انتخاب این اسم را این دانست که ابراهیم علیه‌السلام آرشیبتکت کعبه بوده است! و دوم این که اسم کنونی او که گراهام است به ابراهیم (که در انگلیسی همان آبراهام است) خیلی نزدیک است و این هم یعنی نوع دیگری از نگاه مهندسی به جهان که حتی انتخاب اسم اسلامی را تحت تاثیر خود قرار داده بود.

قربان بزرگ آرشیبتکت کعبه بروم که هنوز پس از قرن‌ها دل‌های آزادگان و موحدان را به خود جلب می‌کند و داستان‌های توحیدی او دندان بهت‌زدگی همه را به گزیدن انگشت حیرتشان وا می‌دارد.

انسان جالبی بود و صحبت‌ها و طرز تفکر جالبی هم داشت و مهمترین

خصوصیتش این بود که از روی تحقیق و مطالعه به اسلام رو آورده بود و جوگیری و احساساتی شدن عامل هدایتش نبود.

مراسم شهادتین هم در اوج معنویت برگزار شد که رؤیایی و ملکوتی بود و جناب مهندس ابراهیم ابتدا با زبان انگلیسی به باور شهادتین و ولایت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام گواهی داد و بعد چون هیچ زبانی نمک عربی را ندارد کلمه به کلمه و با تلقین زیبای سیدنا الفاضل عربی این سه شهادت سراسر نور و شور و شعور را هم بر زبانش جاری کرد و خدا می داند چه در دلمان می گذشت لحظه ای که تولد دوباره یک انسان آزاده را با چشم می دیدیم و با گوش نبوش می کردیم دعا می کنم خدا قسمت همه کند دیدن این صحنه را که از لذت بخش ترین تصاویر عالم است. جالب این که بنده ای که مخالف سرسخت دوربین به دست گرفتن و دائم فیلمبرداری کردن بودم خودم قید پرستیژ و موقعیت اجتماعی را زدم و برای ثبت این لحظات دوربین گوشی را روشن نمودم تا از این رؤیای حقیقی و این حقیقت رؤیایی تصاویری ماندگار تهیه کنم و با مرور آن خاطره یکی از زیباترین شب های زندگانی خود را زنده نگاه دارم.

پس از جریان یافتن نور «أشهد» بر زبان معمار، همه اهالی مجلس تک تک او را در آغوش گرفتند و عید میلادش را به او تبریک گفتند و بنده هم درنوبت خود<sup>۴۳</sup> «my dear brother» ی در گوشش زمزمه کردم و سینه اش را کمی فشردم با این امید که در تثبیت عقاید حقّه در دلش تأثیری داشته باشد!

سیدنا از عظمت سیدالشهداء هم گفت و نور ایمان به توحید و رسالت

مهندس را به خط سرخ ولایت نیز گره زد و از همین ابتدا، پی‌ریزی و شالوده‌بندی ساختمان معنویتش را با مصالح کربلایی انجام داد و نمای خانه دلش را با رنگ عاشورایی تزیین نمود.

و کاش می‌فهمیدیم و می‌توانستیم بفهمیم که یاد و نام خون خدا چه خونی به پا می‌کند در رگ‌های ایمان و توحید بشریت و چه طعم دل‌نشینی می‌دهد به زندگانی تشنه آزادگی انسان.

کم نیستند ره‌یافتگانی که به برکت یاد سید الشهداء علیه‌السلام خیمه اسلام را یافتند و با نور مصباح هدایت حسینی راه را یافتند و عرشه نشین کشتی نجات ابا عبدالله علیه‌السلام شده‌اند.

سید می‌گفت دیدار اول ماست ولی امیدوارم آخری نباشد و شمه‌ای از تاریخ حضرت ابراهیم علیه‌السلام و تاریخ کربلا را برایش گفتند و دعایش کردند مکه و کربلا برود.

او هم دیدن کعبه را یکی از آرزوهایش دانست و با توجه به سابقه‌ای که از او داشتم حدس می‌زدم شاید بخشی از انگیزه‌اش برای زیارت کعبه آشنایی با سبک معماری شخصیت محبوبش ابراهیم نبیّ علیه‌السلام باشد و شاید حتی قصد الگوبرداری از آن برای معماری‌های خودش در آینده داشته باشد.

شب زیبایی بود و در این غریب آباد دنیا کام دل‌مان شیرین شد از تجلّی باور و یقین و ایمان و معنویت و خدا کند قدر دینمان را بدانیم و در معماری دل‌مان دستورات بزرگ مهندس خلقت و خالق کائنات جلّ و علا را مو به مو به کار بندیم و از قوانین ابلاغ شده توسط مهندس ناظر علیه و علی آله صلوات الله پیروی کنیم تا پروانه پایان کار را به بهترین

شکل در دست راستمان بگذارند و حکم تخریب برایمان و برای دلمان  
صادر نشود و در زلزله‌های دنیا به فنا نرویم.





## اشارات: پیرغلام تمام

حاج محمد و حاج ابراهیم هم‌خانه‌های خوبی هستند و متخصص پر کردن اوقات فراغت. هر دو در تهران توفیق ذاکری اهل بیت علیهم‌السلام را دارند و حسابی خاطره و قضیه و لطیفه و ظریفه بلدند. حاج ابراهیم را که سنی از او گذشته و جانباز جنگ و از قدیمی‌هاست در خانه «پیرغلام» صدا می‌کردم و حاج محمد را که چند ماهی با هم اختلاف سنی دارم «شیرغلام» می‌خواندم. امروز با «شیرغلام» که اهل صفاست بحث آسیب‌شناسی عزاداری داشتیم و از آفات منبر و مداحی می‌گفتیم. برایش گفتم که از بزرگان شنیده‌ام که پول منبر را نشمیرید که برکتش از بین می‌رود و روایاتی هم به این مضمون نیز داریم. حاج محمد هم گفت استاد ما نیز همیشه همین توصیه را به ما داشته و خود من در خانه کیسه‌ای دارم که پول‌روضة را در آن می‌ریزم و مخلوط می‌کنم تا معلوم نشود کجا چقدر داده‌اند و دچار آفات نشوم. پولکی شدن برخی ذاکرین و اهل منبر قطعاً یکی از بزرگ‌ترین آفات نوکری اباعبدالله علیه‌السلام است و موجب ناامیدی و یاس مردم و تأثیر نپذیرفتن آن‌ها خواهد شد. شاید حکمت این که حداقل در پانزده آیه قرآن<sup>۴۴</sup> اجر مادی نداشتن تبلیغ دین را به بهترین نحو به گوش همه رسانده است و از قول انبیاء نقل شده یا به آنان دستور داده شده است که

۴۴ - انعام/ ۹۰، یونس/ ۷۲، یوسف/ ۱۰۴، فرقان/ ۵۷، قلم/ ۴۶، طور/ ۴۰، یس/ ۲۱، هود/ ۵۱، شعراء/ ۱۰۹ و ۱۲۷ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۸۰ ...

در همان ابتدای تبلیغشان مزد نخواستنشان را اعلام کنند نیز همین باشد. از واعظ شدن مدّاح‌ها هم نالیدیم و این که برخی عزیزانی که مشغول فرهنگ کردن سخنرانی مدّاح‌ها هستند اگر هم فرض کنیم خودشان انسان‌های مطلّعی باشند و دین‌شناسی‌شان در حدّ قابل قبولی باشد و خوب حرف بزنند و حرف‌های خوب هم بزنند<sup>۴۵</sup> لکن این فرهنگ‌سازی قطعاً در ادامه در اختیار و کنترل این بزرگواران نخواهد ماند و آفات بسیاری در پی خواهد داشت.

شاهد مدّعا نیز این‌که روز به روز سخنران‌تر شدن مدّاح‌ها و جایگزین شدن این عزیزان به جای خطباء را در خیلی جاها می‌بینیم که قطعاً نتیجه خوبی نخواهد داشت.

شیر غلام از توصیه حضرت آقا به اشعار و عظم و پند خواندن گفت. گفتمش این قطعاً یکی از ضروریات مدّاحی است و به این معناست که شما با استفاده از همان هنر و موقعیت خودت مردم را به سمت ارزش‌ها و اخلاقیات سوق دهی و آن‌ها را دعوت به نیکی کنی اما این غیر جابه‌جا شدن و در جایگاه دیگر قرار گرفتن است.

از اخلاص و آثار و برکات آن هم زیاد باهم بحث می‌کنیم می‌گفت یکی از پیر غلامان و نوکران قدیمی حضرت دائم تذکر می‌داده که خوب نگاه کنید و ببینید خود را خرج مجلس امام حسین علیه‌السلام می‌کنید یا حضرت و مجلس او را خرج خودتان.

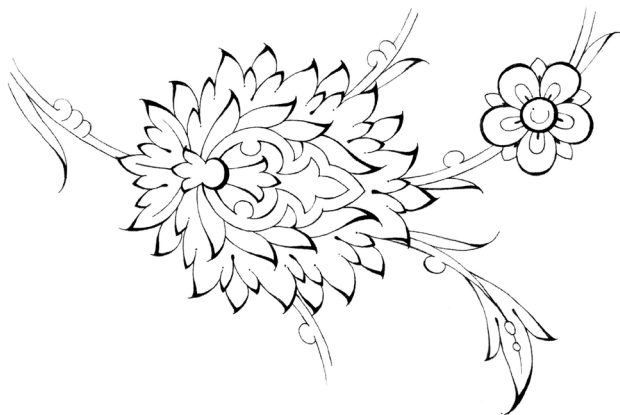
حاج محمد اهل تهجد و بکاء و روزه‌داری هم هست و اگر نظر عنایت

---

۴۵ - که البته این فقط یک فرضیه است و از کسی که تخصصش دین‌شناسی نیست چنین توقّعی نمی‌رود.



اهل بیت علیهم السلام دست از سرش برندارد به خواست خدا با صدای گرمی که دارد از ذاکرین خوب خواهد شد و از رتبه شیرغلام یکمی به پیر غلام تمامی خواهد رسید ان شاء الله تعالی.





## اشارات: یک طرح جالب

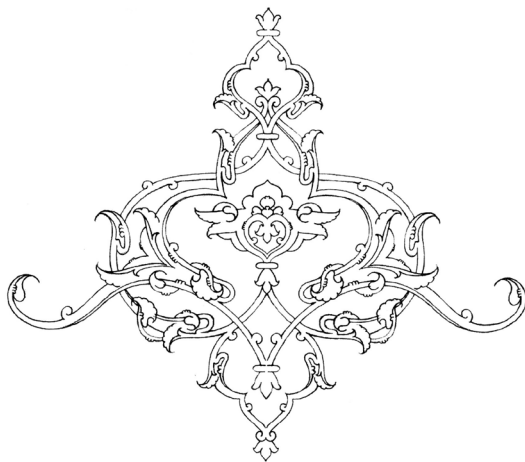
سیدنا دستمان را گرفت تا قسمت بانوان مسجد را که خادمین با صفا مشغول سیاه‌پوش کردنش بودند نشانمان دهد گذشته از فضای حسینی و عزا انگیزی که به برکت کتیبه‌های عاشورایی در فضای این قسمت پیچیده بود یک کار زیبای دیگر هم نظرم‌ان را جلب کرد. در گوشه‌ای از این بخش اتاقکی در نظر گرفته بودند که با فضای مناسبی برای پذیرایی از کودکان آماده شده بود. در این اتاقک که با انواع تزئینات کودکانه آرایش شده بود و به بهترین شکل برای بچه‌ها جذابش کرده بودند کودکانی که حوصله‌اشان سر می‌رود و حوصله دیگران را هم سر می‌بردند سرگرم می‌شدند تا هم مانع فیض دیگران نشوند و هم خودشان از طولانی شدن مجالس دچار زدگی نشوند.

تنها مشکلی که به ذهن می‌رسید محروم ماندن این طفلک‌ها از فیض حضور در مجلس و آشنایی با معارف دینی بود که سیدنا گفت برای این مسأله هم چاره‌ای اندیشیدیم و در طول مدت مجالس دو نفر مربی بچه‌ها را با ارزش‌ها و تعالیم دینی در قالب بازی و سرگرمی آشنا می‌سازند.

سید می‌فرمود این طرح را از نماز جمعه یکی از شهرها اقتباس کردیم که جایگاهی مثل کفش‌داری‌ها داشتند؛ بچه را تحویل می‌گرفتند و رسیدی به دستت می‌دادند و بعد از نماز هم بچه را در ازاء رسید برمی‌گرداندند.

واقعاً طرح زیبا و خلاقانه‌ای بود و واقعاً قابل ترویج و توصیه به دیگران و سایر مراکز است. و در طول شب‌های مراسم هم معلوم شد که سکوت و نظم جلسات تا حدود زیادی مرهون همین برنامه است.

البته یک نکته که باید برای آن هم چاره‌ای اندیشیده شود محرومیت از فضای روحانی و معنوی روضه است چرا که در این طرح هرم و نفس روضه دیگر توسط بچه‌ها درک نمی‌شود که به نظر می‌رسد باید بشود. شاید برای حل این مشکل پیشنهاد برگزاری روضه‌هایی با زبان کودکانه در همین فضا قابل بررسی باشد. و به قول بزرگان فتأمل!





## اشارت: این جاشیه مطاف است.

پیش از سفر هرگز برایم قابل پیش‌بینی نبود که شب‌های محرّم دبی این قدر نورانی و با صفا باشد و روز به روز به حکمت توصیه عزیز دلی که پیش از سفر از او مشورت گرفتم بیشتر و بیشتری می‌برم؛ با خود می‌پنداشتم از رفتن این سفر منعم می‌کند و محرّم در دبی بودن را مانع توفیقات می‌شمارد اما استقبال کرد و سفارش و حتی خاطراتی هم برایم نقل نمود.

و بنده که هرگز از توصیه‌ها و راهنمایی‌های ایشان بد ندیده بودم دلم آرام شده بود که لابد حکمتی دارد و توکل کردیم به ربّ کریم و دل را به خلیج همیشه فارس زدیم.

اما تا نور این مسجد و فضای روحانی جلسات این‌جا را در جان خود حسّ نکرده بودم باورم نمی‌شد دیدن این‌جا به از دست دادن جلسات ایرانمان بیارزد.

این شب‌ها در میان حلقه خیل عزاداران اباعبدالله علیه السلام که اشک‌هایشان را میهمان دامان و دست‌هایشان را میهمان سینه‌هایشان می‌کنند متحیرم؛ نمی‌دانم از بزرگی مصائب سیدالشهداء علیه السلام و «بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد» اشکِ حزن بریزم یا از عظمت روح و جریان نور او در سرتاسر عالم و «این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست» سرشکِ شوق بیفشانم.

نمی‌دانید چه حسّ زیبایی در وجودتان جاری می‌شود وقتی ایرانی

و عرب و افغانی و هندی و پاکستانی و سپید و سیاه و دارا و ندار را در کنار هم اشک ریز حضرت خون خدا علیه السلام می بینید و شور و اشتیاقشان را در دست بر سر و سینه زدن نظاره می کنید و من هنوز نفهمیده ام که این چگونه عشقی است که نه تنها غیرت ندارد که از زیاد شدن مشتری های معشوقش خوشحال می شود و افتخار می کند. بارها در میانه سینه زنی خواستم فریاد بکشم و بگویم عالمیان بنگرید، این آقای که از همه نژاد و قوم و قبیله ای مشتری دارد ارباب دل من است این محبوبی که از هر شکن زلفش هزاران هزار دل می چکد محبوب دل من است و این حسینی که همه این دست و سینه ها و چشم و اشک های رنگارنگ برای او فرو می غلتد عزیز جان من است و این که می گویم این عشق غیرت ندارد به این خاطر است که از این همه رقیب ناخشنود نیستم و زیادی مشتری هایش را مانع التفات او به خود نمی دانم. این مسجد شبیه مطاف است نمی دانم در مطاف نشسته اید و عبادت نگاه را انجام داده اید یا خیر. نگاه به کعبه خود از عبادات بزرگی است که بسیار هم سفارش شده است و تاثیر زیبایی نیز بر ایمان انسان دارد. این جا شبیه مطاف است چون این جا هم مثل آن جا از هر نژادی عده ای را می بینی که دارند دور یک محبوب می گردند و اشک می ریزند. این جا شبیه مطاف است چون همه با لباس هایی متحد ولی این بار سیاه مشغول یک عبادتند و یک ذکر را زمزمه می کنند: «حسین» این جا شبیه مطاف است پیر و جوان و فقیر و غنی در مستجار یک کریم معتکفند و برای استلام رحمت یک مظلوم صف کشیده اند. این جا مطاف سید الشهداء است که مقام ابراهیمش روضه حضرت سقا و

حجر اسماعیلش روزه علی اکبر است. این‌جا مسعی است و این بار باید مثل رباب از صفا تا مروه به دنبال آب برای اصغر علیه‌السلام هروله کنی تا شاید امسال دیگر لب تشنه شهیدش نکنند.

این‌جا لبّیک می‌گویی و این «لبّیک یا حسین» پاسخ به همان ندای «و اذن فی النَّاس» است که خدای متعال پس از ابراهیم به رسول خاتم صلوات‌الله علیه و آله در غدیر دستور فرمود.

وقتی سیدنا کلمات سیدالشّهداء علیه‌السلام را بر سرهای تا به پا گوش می‌خواند و خطبه‌های آتشین ایشان را تفسیر می‌نمود وجه منع روزه‌خوانی در زمان رضاخان را بهتر می‌فهمیدم و این‌که همه حکومت‌های ظالم دنیا با روزه حسین‌بن‌علی علیهماالسلام مشکل داشته‌اند برایم قابل درک می‌شد.

این‌جا وقتی مردم فریاد «یا حسین» می‌کشند پایه‌ی ظلم تمام ظالمان می‌لرزد کاخ‌های ستم با تلاطم ضربت سینه زنی موج برمی‌دارد و بوی حلوای فساد و ظلم بلند می‌شود.

وقتی نوای «هیهات منّا الذّلت» در فضای مسجد طنین افکن می‌شود پریشانی خواب فرعون‌ها و نمرودها را بهتر می‌توان حس کرد و اگر در حکومتی اسلامی باشید و از نعمت ولایت فقیه بهره‌مند باشید مانند ماهی درون آب متوجّه کارایی‌های آب نخواهید بود ولی اینجا آب مزه دیگری دارد و لذّت بیشتری.



## اشارات: غلستان

امشب همان قدر که شب هفتم محرم بود شب دوم دسامبر ۲۰۱۱ هم بود و دوم دسامبر یعنی روز ملی امارات که با توجه به رسمی تر بودن انگلیسی از عربی در این دیار این روز هم به «نشال دی»<sup>۴۶</sup> بیشتر معروف بود تا «الیوم الوطنی»<sup>۴۷</sup>.

این مردمان که هر چه دارند از اتحاد امارت‌هایشان دارند این روز را جشن می‌گیرند و امسال این جشن همگانی هم‌زمان شده بود با ایام عزاداری سیدالشهداء علیه‌السلام.

مسجد هم در منطقه‌ی خوشگذرانی‌های دبی واقع شده است و مردم برای اظهار شادی بیشتر در این خیابان و «شارع الضیافه» و «شارع جمیراء» تجمع می‌کنند.

جشنی که با صدای مهیب ترقه و بوق‌های ممتد و گازدادن به گلوی

۴۶ - «National day»

۴۷- کشور امارات در ۲ دسامبر ۱۹۷۱ میلادی تأسیس شده است. وجه تسمیه این کشور بنام «امارات» از آنجاست که پس از تشکیل اتحادیه هفت امارت امیرنشین تأسیس شده است. امارات هفت‌گانه‌ای که دولت امارات متحده عربی را تشکیل می‌دهند به این شرح است: (ابوظبی/ دبی/ شارجه/ عجمان/ ام‌القوین/ رأس‌الخیمه/ فجیره) قبل از تأسیس دولت اتحاد امارات متحده عربی، این منطقه «امارات متوالحه» نام داشته است، همچنین «امارات ساحل عمان» نیز نامیده شده است. موسس و بنیان‌گذار حکومت امارات متحده عربی شیخ زاید بن سلطان آل‌نهیان بوده که با همکاری شیخ راشد بن سعید آل‌مکتوم این اتحاد را تأسیس کردند. اولین نخست‌وزیر در حکومت دولت اتحاد، شیخ مکتوم بن راشد بود. پس از درگذشت مؤسس دولت اتحاد امارات، رئیس فعلی حکومت امارات شیخ خلیفه بن زاید و نایب رئیس و نخست‌وزیر آن شیخ محمد بن راشد حاکم دبی هستند.

نخراشیده آگروزهای دست کاری شده همراه است و البته موسیقی عربی و غربی هم آلودگی فضا را دوچندان می‌کند. خلاصه تضادّ دنیا و آخرت را امشب بالعیان دیدیم و در همان زمان که سیدنا در حالی که نوزادی را در آغوش داشت و با روضه شش‌ماهه از مردم گریه می‌گرفت بیرون مسجد غلغله‌ای بود از ترقه‌ترکانی و فشفشه‌پرانی و بعضی‌ها یا از روی عناد یا از روی کمبود توجّه حادّ تا به جلوی مسجد می‌رسیدند میزان اظهار شادی را افزایش می‌دادند و سروصدای بیشتری راه می‌انداختند.

زیبا این‌که منبر و روضه و سینه‌زنی هم در اوج شکوه و در آرامش کامل برگزار شد و دنیازدگان بدون این‌که زحمت ما بدارند عرض خود بردند. امشب پس از تمام شدن مجلس با شیخ حامد و شیخ مصطفی دو تن از رفقای مدرسه شهیدین که از فعّالین تبلیغ بین‌الملل هستند و مهمان یکی از ایرانی‌های مقیم اینجا بودند برای بحث در مورد مسایل مربوط به همین مسأله تبلیغ بین‌الملل عازم محلّ اقامتشان در نزدیکی «سیتی سنتر»<sup>۴۸</sup> شدیم.

در بین راه مجبور بودیم از «شارع الضیافه»<sup>۴۹</sup> یعنی اوج خوشگذرانی‌های شب دوم دسامبر عبور کنیم و این برای ما در شب ششم محرّم خیلی گران بود به همین خاطر شیشه‌های ماشین میزبان را بستیم و روضه

---

۴۸ - از مراکز خرید مهمّ دبی.

۴۹ - شب‌های آخری که در دبی بودم گفتند نام این خیابان را به خیابان «دوم دسامبر» تغییر دادند که به نظر می‌رسد مثل فلکه آب مشهد هیچ کس اسم جدید و سختش را به کار نخواهد برد.



گذاشتیم و نمی‌دانید در میانه حلقه غافلان و در اوج سرمستی نامحرمان  
نجوا با یار چه مزه‌ای دارد و گریه چقدر می‌چسبد.  
از بیرون آواز گنگ شادی می‌آمد و در درون کسی روضه می‌خواند و  
با ارباب مناجات می‌کرد:

«کنون که صاحب‌مژگان شوخ و چشم‌سیاهی نگاه‌داردلی‌را که برده‌ای به‌نگاهی»  
پخش ماشین «لکسوز» متعلق به میزبان رفقاء حالا داشت برایمان  
«دلسوز» می‌خواند و تبدیل شده بود به حسینه‌ای در میان غفلتستان  
دبی؛ حسینه کوچکی که مهر تاییدی بود بر «هرکجا می‌نگرم نور رخس  
جلوه گر است».

امشب تا دیر وقت با شیخ حامد و شیخ مصطفی به بحث نشستیم و از  
ظرافت‌ها و چالش‌های تبلیغ خارج از کشور گفتیم.

با کمال عذرخواهی از فعالیت‌هایی که در زمینه تربیت نیرو برای تبلیغ  
خارج از کشور صورت می‌گیرد برایشان گفتم که به نظرم می‌رسد کسانی  
که ولع تبلیغ خارج از کشور را دارند و تا اسم این مقوله می‌آید دچار  
ریزش آب از لب و لوجه می‌شوند معمولاً مبلغین خوبی نیستند و همین  
ولع و آب ریزش کار دستشان می‌دهد.

به نظر می‌رسد باید برای این امر از چشم و دل سیرها بیشتر بهره برد  
و این یعنی باید منت برخی را برای تبلیغ خارج از کشور کشید و از  
برخی دیگر هرگز در این مسیر استفاده نکرد که آفاتی جبران‌ناپذیر  
داشته و دارد.

شیخ مصطفایمان که خودش سال‌ها جزء مسؤولین فرهنگی ایرانی مقیم  
در یکی از کشورهای عربی بوده است نیز به طرز فجیعی این نظر را

تایید کرد و گفت بنده خودم نیز با فراخوان کردن و اعلان عمومی برای جذب نیرو در این زمینه مخالفم و به نظرم می‌رسد باید پذیرش و گزینش برای این مهم از مسیرهای دیگر صورت پذیرد. شیخ حامد نیز که بیش‌فعالی تبلیغی دارد و چندین گروه تبلیغی را هدایت و کمک می‌کند و با این‌که سن چندانی ندارد با هر قشری کار تبلیغی کرده و از پیش دبستانی تا پیش قبرستانی در سیاهه مخاطبینش دارد نیز ظاهراً همین نظر را داشت و این ظاهراً که می‌گویم استفاده‌ای است شخصی از سکوت او در اثناء صحبت‌مان. البته این کلام منحصر به مبلغین نمی‌شود و توسط سایر ارگان‌ها و نهادهایی که در خارج از کشور فعالیت می‌کنند و نیرو دارند باید مورد دقت قرار گیرد و تا حدودی جلوی آبرو ریزی‌ها گرفته شود.

---

این قسمت را کمی جای خالی می‌گذارم به نمایندگی از ناگفتنی‌ها و نانوشتنی‌هایی که بر دلم سنگینی می‌کند و از طرفی صلاح نیست بنویسم و از طرفی هم اگر بنویسم شاید عقده‌ای شود بر دل و منجر به سرطان احساسات شود. جای خالی گذاشته شده گرچه خیلی کم است اما خویش این است که هر چه می‌خواهد دل تنگت می‌توانی در آن بگنجانی.



## اشارات: حسین جان حسین جان

یکی از خاطره انگیزترین بخش‌های سفر و یکی از به یاد ماندنی‌ترین روزهای روزگار اینجا بودن برایم روزی بود که در مسجد ایرانیان، مراسم شیرخوارگان حسینی برگزار شد و به اقتضای قابلیت‌ها و از باب تناسب منبری و پامنبری سخنرانی آن را نیز به بنده واگذار کردند.

روز عجیبی بود و فضای سحرانگیزی بر مسجد حاکم شده بود، فضای غرق نورانیت عشق به حضرت خون خدا علیه‌السلام و گلبرگ گلی که روی دستشان شهید شد.

مسجد پر شده بود از مادرانی که نوزادانشان را سبزپوش کرده بودند و پیشانی‌بند بسته آورده بودند که نذر علی‌اصغر کنندشان و بگویند خودمان و عزیزترین دارایی‌هایمان به فدای گونه‌های خون‌آلود شیرخوار حسین علیه‌السلام.

علاوه بر بی‌تابی بچه‌ها بغضی که بادیدن فدا بیان کوچک اباعبدالله علیه‌السلام در گلو می‌نشست نیز اجازه طولانی کردن مجلس را نمی‌داد و عنان سخن و سخنرانی را به روضه و گریه می‌کشاند و خدا می‌داند که شب‌ها و روزهایی که متعلق به نازدانه حضرت حسین علیه‌السلام است بیشتر جای ناله و گریه است تا تعلیم و تعلم اما از باب همان رسالت همیشگی و وظیفه طلبگی چند دقیقه‌ای در باب اهمیت و جایگاه مادر در تربیت فرزندان آیه و روایت خواندم و از این گفتم که مادر علاوه بر یادگیری مسائل دینی و آموزش آن‌ها به فرزندان بایست با عمل و به

کار بستن این آموزه‌ها بهترین شیوه تربیت که همان شیوه غیر مستقیم است را به کار گیرد و در بدترین محیط‌ها نیز بهترین فرزندان را پرورش دهد.

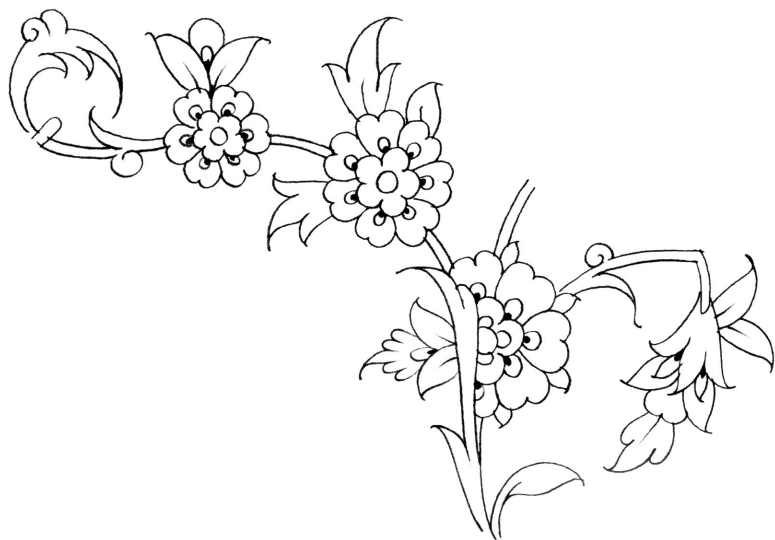
و البتّه تقویت محبّت اهل بیت علیهم‌السلام و دعا نیز از مهم‌ترین و مؤثرترین ابزارهای کمک‌آموزشی در این مسیر بوده و هستند و خواهند بود و از یاد نخواهیم برد که محبّت و عشقی که در دل ما به یادگار مانده است اثر نماند حلال پدران و شیر به اشک آلوده مادرانمان است؛  
«مادر به اشک روزه مرا شیر داده است در شیر آب کرده ولی سود با من است»

روضه حضرت اصغر علیه‌السلام را هم که هیچ‌گاه نمی‌شود به پایان رساند و همیشه باید در همان سپیدی زیر گلو جان داد و از نفس افتاد و خدا نگذرد از حرمله و آن تیرهای سیاه بختش.

و عجیب روزه‌ای می‌شود روزه شیرخواره وقتی مستمعین مجلس است همه نوزادی در آغوش دارند و نرمی زیر گلوی او را در اوج روزه نوازش می‌کنند و اشک می‌ریزند برای دل رباب.

میهمان آن روزه جانسوز پس از قربانی شدن ارباب شش‌ماهه هم شدیم و از استیصال آقا در برگشت به خیمه گفتیم و گریستیم. تردید و حیرت آقایی که گلبرگ‌های گلی پرپر را زیر عبایش پنهان کرده و چند قدم به سمت خیمه می‌رود و باز برمی‌گردد... همان صحنه‌ای که سنگ‌دل‌ترین‌های عاشورا را به رقت آورد و دیدگان دوده گرفته دشمنان را نیز به اشک نشانده و این‌جای روزه که دیگر طاقت ندارم و نمی‌دانم از داغ رباب نوحه کنم یا از غصّه‌های ارباب ناله سردهم فقط

بايد چند بار بلند بنويسم حسين جان حسين جان حسين جان.





## اشارت: از گرایش تامنامه

این دیار همان گونه که جای خوبی برای آشنایی با اقوام و ملل گوناگون جهان است محل خوبی برای ایران‌شناسی نیز هست در این جا اهالی میناب و بندرعبّاس و لار<sup>۵۰</sup> و گراش<sup>۵۱</sup> فراوانند و از سایر شهرهای ایران به ویژه جنوبی‌هایشان، ایرانی یافت می‌شود.

جالب این‌که آغاز مهاجرت ایرانیان به این سرزمین دلیل مقدّس و قابل تأملی نیز داشته است که خود گویای پیشینه مذهبی ایرانیان مقیم امارات است.

طبق نقل‌ها دلیل مهاجرت بسیاری از ایرانی‌ها به این منطقه حفظ حجاب و فرار از دست رضاخان قلدر و قانون کشف حجابش بوده است و این روحیه مذهبی هنوز هم در ایرانی‌الصل‌های اینجا به چشم می‌خورد. مشابه همین جریان را در مورد علت مهاجرت بسیاری از ایرانی‌الصل‌ها به افغانستان نیز شنیدم.

نکته دیگر این‌که طبق مقالاتی که در زمینه پیشینه مردمان این جا

---

۵۰- لار نام شهریست در جنوب استان فارس شهر لار در فاصله ۳۴۰ جنوب شرقی شهر شیراز قرار دارد. و در حد فاصل شهرستانهای داراب، جهرم، خنج، فیروزآباد و استان بوشهر و استان هرمزگان واقع شده‌است. این شهر در استان فارس قرار دارد و ارتفاعش از سطح دریا ۹۱۵ متر است. در میان ۷۵ بلوک فارس «بلوک لار» تحت عنوان (لارستان) وسیعتر از همه ۷۵×۴۵ فرسخ یعنی در حدود ۱۲۶۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد.

۵۱- گراش شهری در جنوب استان فارس و در فاصله ۳۵۵ کیلومتری از شیراز و ۱۵ کیلومتری لار قرار دارد. این شهر مرکز شهرستان گراش است، شهرستان گراش طی سرشماری نفوس و مسکن، در سال ۱۳۸۵، حدود ۳۹۳۴۸ نفر جمعیت داشته‌است.

خواندم گفته‌اند یک چهارم اهالی امارات اصلیت ایرانی دارند. این مقدمه را نوشتم که بگویم شب هفتم در رکاب سیدناالمیزبان رفتیم حسینیه لاری‌ها و شب هشتم هم به حسینیه گراشی‌های مقیم دبی سری زدیم.

اهالی لار که منبری خوش صدایی داشتند و برایشان نوحه هم خواند با همان سبک جنوبی‌ها سینه زنی می‌کردند و حسینیه‌اشان هم بسیار شبیه حسینیه‌های شهرستان‌های ایرانمان بود طوری که اگر غافل می‌شدی می‌پنداشتی در استان فارسی.

نوحه‌خوانی و سینه زنی هم به شدت سنتی بود و ابتدا به صورت حلقه‌ای بزرگ می‌چرخیدند که درون آن حلقه کوچکتری قرار داشت و بعد به صورت دو حلقه کوچک شروع کردند به گرد مسجد چرخیدن و سینه زدن.

نوحه مداح قدیمی بود و مربوط به مسلم‌بن‌عقیل که تناسبی با رسم شب هشتم که علی اکبر می‌خواند نداشت و باز هم لزوم توجه بیشتر به نوحه‌سرایی و سبک‌سازی برای باشکوه‌تر برگزار کردن مراسم عزاداری محرم را یادآور می‌شد.

گراشی‌ها هم حسینیه مفصلی در کنار یکی از حسینیه‌های اهالی بحرین و نزدیک مسجد علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام داشتند که شب تاسوعا رفتیم و میهمان خیمه عزایشان شدیم که سبک آن‌ها نیز محلی و سنتی بود با تفاوت‌های مختصری با لاری‌ها.

حسینیه گراشی‌ها نوساز بود و معلوم بود که متناسب با سبک سینه‌زنی خود آن را ساخته‌اند چرا که ستون‌های وسط حسینیه را به صورت

میدانی کوچک در میانه فضایی باز در آورده بودند تا بتوانند دور آن بچرخند و با همان موج مخصوص جنوبی‌ها بر سینه‌بزنند و ترکیبی از تعظیم در مقابل ارباب و عزاداری برای مصائب ایشان را به نمایش بگذارند.

گراشی‌ها دو صف موازی در مقابل هم تشکیل دادند و به صورت دایره‌وار گرد ستون‌های وسط حسینیه چرخ عشق می‌زدند.

خطیب باصفای گراشی‌ها که یزدی‌الاصل بود دعوت‌مان کرد به اتاقش که در هتلی کنار حسینیه بود و به اتفاق سیدنا لَبَّیک گفتیم و محفلی آخوندی و با برکت هم آن‌جا برگزار شد که پر بود از خاطرات عنایات و تفضلات سیدالشهداء علیه‌السلام به نوکران و دل‌باختگان‌شان.

در رأس ماجراهای نقل شده جریانی بود که شیخ میزبانمان از فرزند محدث قمی نقل کرد و دل‌مان را جلا داد.

شیخ می‌گفت از خود مرحوم محدث‌زاده شنیده است که گفتند حنجره‌ام در اثر زیاد روضه خواندن به قدری آسیب دید که پزشک گفت دیگر به هیچ عنوان حق صحبت کردن هم نداری چه رسد به روضه خواندن و نوحه‌سرایی و هر چه می‌خواهی باید بنویسی.

ایشان در خلوت به حضرت عرض کرده بود که ارباب بعد از یک عمر نوکری این رسمش نبود و حالا که می‌خواهید بیرونم کنید چرا آبرویم را می‌برید و رهایم می‌کنید.

طبق نقل همان شب در عالم رؤیا خدمت حضرت رسیده بود و به برکت روضه‌ای که حضرت خودشان فرموده بودند برای سه ساله بخوانند شفا گرفته بود و تا آخر عمر برای درد سینه و گرفتگی صدا محتاج دارو و



درمان نشده بود.

جریان‌های مشابهی هم نقل شد که عبارات مختلفی بود در وصف حسن یار و «از هر زبان که می‌شنوم نا مکرر است».

شب عاشوراء هم سری به خیمه عزای بحرینی‌ها زدیم که آنجا هم همان نور بود و همان شور که از همان منبع همیشگی می‌جوشید ولی در قالب و شکلی دیگر و با زبانی متفاوت جلوه می‌کرد و عالم را متحیر عاشق‌کشی‌های دلبر دو عالم می‌ساخت.

ماتم امام جعفر صادق علیه‌السلام که متعلق بود به عزاداران بحرینی در منطقه «القوز» واقع شده بود و حکایتی مفصل داشت از شیفتگی و دلداگی شیعیان این کشور که درگیر انقلابی خونین و جنبشی مقدس هم بودند و در «منامه» حکامشان را از منامشان بیدار کرده بودند و لرزه بر اندام امیران خلیج هم انداخته بودند.

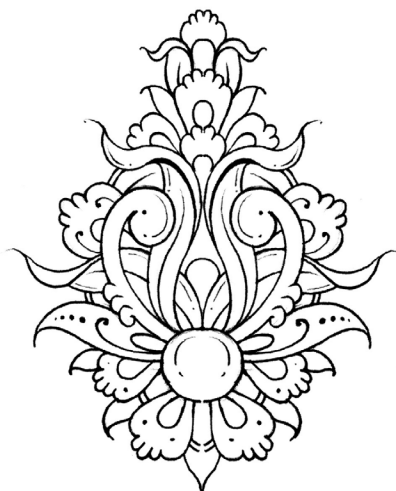
مجلس روضه مفصلی بود و سید منبریشان هم روضه‌ای مفصل در حد پانزده صفحه‌ای از لهوف خواند و در تمام مدت نیز اشک‌ها جاری بود و دل‌ها سوزان.

عرب‌ها رسم ندارند چراغ‌ها را خاموش کنند و در روشنی مجلس بدون تعارف اشک می‌ریزند و اقامه عزاء می‌کنند.

بیرون مجلس و بعد از این که با مینی سمبوسه‌هایی خوش‌طعم و فلافل‌هایی مجلسی پذیرایی شدیم منطقه وسیعی در بیرون حسینیه را نشانمان دادند که در آن حدود پنجاه دیگ مفصل و درست و حسابی روی منقل‌های بزرگ قرار داده بودند و مشغول طبخ غذای نذری بودند که به گفته همراهانمان کفاف پنجاه هزار نفر را می‌داد.

این غذای حضرتی را از صبح عاشوراء بین مردم پخش می‌کنند و عرب و عجم و سنی و شیعه و غیره را میهمان سفره ابا عبدالله می‌کنند و خدا می‌داند چه لذتی دارد نظاره کردن دود شعله‌هایی که از آتش محبت شعله می‌گرفت.

صحنه دیگری که در ماتم بحرینی‌ها (یا به قول خودشان بحارنه) توجه را جلب می‌کرد گوشه‌ای بود که در آن عینک‌هایی برای نزدیک بینی و مطالعه در شماره‌های مختلف قرار داده بودند و کنار هر کدام هم شماره‌اش را نوشته بودند تا خلق‌اللّهی که مشکل بینایی دارند مثل رحل و قرآن یکی از عینک‌ها را هم بردارند و بانی را شریک ثواب تلاوتشان کنند.





## اشارات: دوستان را کجا نند محروم

یکی از شب‌های دهه اول و بعد از تمام شدن مجلس باصفای مسجد با جناب رایزن فرهنگی در گوشه مسجد گعده‌ای فرهنگی برگزار کردیم و ایشان از خاطرات و خطراتی که در طول عمر سفرهای خارجیش - که تقریباً به مدت طول عمرش بود - پشت سر گذاشته بود بر ایمان می‌گفت. از عجایبی که برایمان گفت ماجرای توسل یکی از بزرگ‌ترین امراء یکی از کوچک‌ترین کشورهای عربی که به وجود مقدس امام حسین علیه‌السلام بود.

ایشان گفت که با امیر مذکور رفاقت و صمیمیتی داشته و در جلسه‌ای خود امیر برایش گفته که شما فکر نکنید امام حسین فقط متعلق به شما شیعیان است و بعد تعریف کرده است که خود من در کودکی به همراه عزادارن امام حسین علیه‌السلام سینه زده‌ام و بعد از کودتایی که انجام دادم و وقتی نگران شکست خوردن کودتایم بودم به امام حسین علیه‌السلام خطاب کردم و گفتم اگر به خاطر سینه زنی‌هایی که در کودکی برایت انجام دادم حقی بر گردنت پیدا کرده‌ام خطر را از حکومت بر طرف کن نقل کرده بود پس از این ماجرا کودتای دیگری که برای براندازی حکومت من تدارک دیده شده بود شکست خورد و به نتیجه نرسید.

قربان سیدالشهداء علیه‌السلام بروم که مدیون هیچ کس نمی‌ماند و هیچ خدمتی - اعم از خدمات خالصانه یا غیر آن - را بدون مزد نمی‌گذارند و

یا در دنیا و یا در آخرت نتیجه هر خدمت هر خادمی را نشان می‌دهند و ایشان که با بیگانگان این گونه‌اند «دوستان را کجا کنند محروم»<sup>۵۲</sup> به یاد جریانی زیبایی افتادم که در برخی منابع تاریخی نقل شده است با این مضمون که امام مجتبی علیه السلام نیز برای عمرو عاص در پاسخ اشعاری که در وصف امیرالمؤمنین علیه السلام سروده بود هدیه مفصلی فرستادند تا در آن دنیا طلب‌کار نباشد و حسابش را تصفیه کرده باشند.

۵۲ - بالجمله [پس از ماجرای غدیر] عمرو بن العاص که ملازم جماعت بود به فرمان پیغمبر آهنگ بیعت با علی علیه السلام نمود، لکن با چشم غمز می‌کرد و با منافقین افادت استهزا می‌نمود، اگر چه از در نفاق بود این اشعار انشاد کرد و به عرض رسانید و با علی بیعت کرد.

و فی ابیاتهم نزل الكتاب	بآل محمد عرف الصواب
بهم و بجدّهم لا یستراب	و هم حجج الله علی البرایا
له فی الحرب مرتبه تهاب	و لا سیما ابو حسن علی
و فیض دم الرقاب لها شراب	طعام سیوفه مهج الاعدای
معاقدها من القوم الرقاب	و ضربته کیعبته بخم
و باقی الناس کلّهم تراب	علی الذرّ و الذهب المصفّا
هو الضحاک اذا اشتد الضراب	هو الیکاء فی المحراب لیلایا
و باب الله و انقطع الخطاب	هو النبا العظیم و فلک نوح

وقتی در حرب صفین - چنانکه ان شاء الله در جای خود مرقوم خواهد شد - چون روز جنگ به پای رفت و هر دو لشکر باز جای شدند، معاویه بن ابی سفیان در شجاعت علی علیه السلام شرحی براند و مدحی بگفت، عمرو عاص حاضر بود این شعر را قرائت کرد:

و مناقب شهد العدو بفضلها و الفضل ما شهدت به الاعداء

سه شعر دیگر نیز از عمرو عاص روایت کرده‌اند که این جمله دوازده (۱۲) شعر باشد. چون خداوند در ازای هر بیتی که در مناقب گفته شود بیتی در بهشت عطا کند، و عمرو بن العاص را نصیبه‌ای نبود که در بهشت جای کند. یک روز امام حسن علیه السلام او را فرمود که: این شعرها را می‌فروشی؟ عرض کرد باکی نیست. پس آن دوازده (۱۲) شعر را به دوازده

هزار (۱۲۰۰۰) درهم از وی بخريد. (ناسخ التواریخ ج ۳ ۱۶۴۸)

البته در انتساب این اشعار به عمرو عاص اختلاف هم هست.

و هر چه حساب می‌کنم می‌بینم که جریان کرامات و بزرگواری اهل بیت علیهم‌السلام با هیچ حساب و کتاب دنیایی و محاسبات مادی قابل توجیه و تفسیر نیست و تنها همان «عادتکم الاحسان و سجتکم الکرّم»<sup>۵۳</sup> در خور آن است و شاید بهترین راه این باشد که «موالی لا احصى ثنائکم و لا ابلغ من المدح کنهکم»<sup>۵۴</sup> را اعتراف کرد و با عمق جان فهمید که نوری که تجلّی نور خدای تعالی است را زبان و قلم بنده ناچیز او نخواهد توانست به وصف بنشیند.



۵۳ - احسان عادت و کرم خوی و سررشت شماسست (زیارت جامعه کبیره)

۵۴ - سروران من نه می‌توانم ثناء شما را کامل انجام دهم و نه می‌توانم به عمق مدح شما برسم. (زیارت جامعه کبیره)



## اشارت: نان «نخور و بمیر»!

تا الان چند عامل اصلی برای پیشرفت ظاهری<sup>۵۵</sup> این مردمان پیدا کرده‌ام که در زرق و برق یافتن دیارشان و بلند شدن ساختمان‌هایشان تأثیر داشته است.

اولین عاملی که بسیار در این مسأله مؤثر بوده است موقعیت استراتژیک این کشور است روی نقشه امارات در زیر تنگه هرمز و در گلوگاهی واقع شده است که بنا بر گفته‌ها هشتاد درصد انرژی جهان از آن عبور می‌کند و این یعنی نعمتی باد آورده و یا آب آورده برای ایجاد یک منطقه آزاد تجاری و اقتصادی.

امارات تقریباً تمام جنوب تنگه هرمز را در اختیار خود دارد و به مراتب از مابقی که تمامی شمال این تنگه بلکه تمامی شمال خلیج فارس و دریای عمان در اختیارمان است بهتر از این موقعیت بهره برده است.

اماراتی‌ها با پهن کردن دام و دانه فشانی‌های خود در این گذرگاه مهم، سگان کشتی‌های بسیاری را به سمت جنوب کج کرده‌اند و قهوه‌خانه بین راهی جذابی برای کاروان نفت‌کش‌ها تدارک دیده‌اند.

«احواض جافه»ی دبی که همان حوض‌چه‌های تعمیرات اساسی کشتی‌های بزرگ است از نشانه‌های خوب استفاده کردن این مردم از این فرصت طلایی است. در این مجموعه عظیم که در حاشیه بندر دبی ایجاد شده است کشتی‌های بزرگ اقیانوس‌پیما بستری می‌شوند و مورد

۵۵- بعداً حکمت این کلمه ظاهری را در اینجا خواهیم گفت.

معاینه و در برخی موارد مداوا قرار می‌گیرند که همین خودش منبع درآمد خوبی برای این منطقه و اهالی شده است.

همین روزها مدیریت این مجموعه قراردادی عظیم برای تحویل دو نفت‌کش غول پیکر با شرکتی سنگاپوری امضاء کرده است که هر یک قادر به حمل صد هزار بشکه نفت است و قرار است تحویل شرکت‌های بزرگ نفتی جهان شود.<sup>۵۶</sup>

عامل دیگری که در به دست آوردن این توفیقات ظاهری بی‌تأثیر نبوده است بهره بردن از سرمایه‌های خارجی و جذب هنرمندانه سرمایه‌گذاران از سراسر عالم است به گونه‌ای که امروزه در میان مردمانی که از صد و شصت کشور دنیا در این «جهان بنشسته در گوشه‌ای» گرد آمده‌اند سرمایه‌داران زیادی دیده می‌شوند که این‌جا را برای تجارت مناسب‌ترین فضا دانسته‌اند.

در این میان شاید سهم پولداران ایرانی از همه بیشتر باشد بسیاری از ایرانی‌های پولدار خودمان دار و ندارشان را آورده‌اند اینجا و مشغول به قول خودمان تجارت و به قول خودشان بیزنس شده‌اند و این همان قدر که برای این طرف آبی‌ها مایه مسرت است باید برای خودمان در آن طرف آب مایه تأسف باشد.<sup>۵۷</sup>

جالب این‌که حتی سرمایه‌داران افغانی مهمی نیز در اینجا به تجارت مشغولند و بر خلاف ایران ما که مستضعفین افغانستان را به خود جذب

---

۵۶ - به نقل از سایت [www.albayan.ae](http://www.albayan.ae)

۵۷ - پر واضح است که با توجه به نوشتن این سطور در امارات معنای این‌طرف و آن‌طرف عوض شده است!

کرده است جاذبه‌های این کشور سرمایه‌داران بزرگ افغانستان را - که مقدار خودشان و دارایی‌هایشان نیز کم نیست - به سمت خود کشیده و از ثروت آنان در آباد کردن کشورشان بهترین استفاده را کرده است. سیدنا می‌گفت در اینجا قرآن گران قیمتی با خطاطی خارق‌العاده یک خطاط ایرانی نوشته شده که بانی آن یک تاجر افغانی بوده است طبق فرمایش سید تنها یکی از جواهراتی که در این اثر شگفت‌انگیز به کار رفته بود چند میلیون قیمت داشته است.

این قرآن نفیس که کار تصحیح و بازبینی دقیق آن زیر نظر سیدنا به سرانجام رسیده و رکورد ریزترین قرآن جواهر نشان جهان را به نام خود ثبت کرده است در دو صفحه ۵ در ۷ سانتی نوشته شده و بیش از ۹۵۰۰ قطعه جواهر در ساخت آن استفاده شده است و البته مقادیر قابل توجهی طلا (حدود هفت کیلو) نیز در آن به کار رفته است.

این‌ها را گفتم که مهر تاییدی باشد بر این ادعا که سران حکومت در این‌جا خوب رگ خواب سرمایه‌داران را به دست آورده‌اند و آن‌ها را جذب نموده‌اند و بد نیست ما نیز از بخش مفید تجربیات آن‌ها استفاده کنیم و از مفاسد و آفات و بخش‌های ماکیاولیستی آن پرهیز نماییم.

این استثناء اخیر را هم برای این اضافه کردم که بگویم حواسم هست به این نکته که هرگز پیشنهاد جذب سرمایه و سرمایه‌دار به هر قیمتی را نمی‌دهم و یک موی گربه وطن و فرهنگ آن را با کرور کرور پر طاووس سرمایه خارجی قابل معاوضه نمی‌دانم و صرفاً ناظر به پیشنهادات قابل اجراء در چارچوب فرهنگ و هنجارهای اجتماعی جامعه خودمان سخن گفتم.



در این مسیر ایجاد مناطق آزاد تجاری و تسهیل و حذف تشریفات اعصاب خردکن اداری و بروکراسی کُشنده و ایجاد نظام گمرکی قاعده‌مند قطعاً بی تأثیر نبوده است.

دبی مناطق آزادی دارد که تمام شرکت‌های مهم به راحتی توانسته‌اند در آن دفتری داشته باشند و کارهایشان را سر و سامان دهند از جمله این دفاتر می‌توان به نمایندگی رسانه‌های معروفی چون «سی‌ان‌ان» و «رویترز» و «ام‌بی‌سی» و «الشرق الاوسط» در «قریة الاعلان»<sup>۵۸</sup> و شرکت‌های اینترنتی بزرگ در «قریة الانترنت»<sup>۵۹</sup> اشاره کرد که از آزادی این مناطق استفاده و برای خود ملکی دست و پا کرده‌اند.

عامل دیگری که مایه رونق ظاهری این کشورک ( باتأکید بر کاف تصغیر) شده است به کار گرفتن نیروی کار فراوان و ارزان است.

طبق گزارشات و مقالاتی که در شبکه جهانی خواندم کارگران خارجی از بسیاری از حقوق کار محروم هستند و کشور امارات بسیاری از معاهدات بین‌المللی درباره حقوق کارگران را امضا نکرده است و این یعنی استفاده از کارگران پرتیراژ و کم توقعی که از مناطق آدم خیز و پرجمعیت و کم درآمد جهان به این جا می‌آیند و بدون بیمه و اضافه‌کاری و سنوات و پاداش و با کمترین هزینه تعمیر و نگهداری! بیش‌ترین خدمات و سرویس‌دهی! را ارائه می‌کنند.

در مورد حداقل دست‌مزد در این جا از هفت صد درهم شنیده‌ام تا چهار هزار درهم که البته از این مقدار باید مبالغ هنگفتی که کفیلان مهاجرین از

۵۸ - شهرک رسانه‌ها

۵۹ - شهرک اینترنت

آن‌ها بابت حقّ الکفالة می‌ستانند کم کرد و این درآمد در شهری که طبق آمار بیستمین شهر گران دنیا است و برای یک تاکسی سواری ده دقیقه‌ای باید سی و پنج درهم پیاده شوی یعنی همان نانِ «بخور و نمیر» و حتی در برخی موارد شاید نان «نخور و بمیر».

این‌جا زیاد است خواب‌گاه‌های عمومی و رقت برانگیزی که تنها سرپناه کارگران مهاجر است و زیاد است گیاه‌خواری و کم خواری بسیاری از آنان برای این‌که ته جیبشان پس‌اندازی باقی بماند.

هزینه‌ها هم سرسام آور است و در برخی موارد حتی سرطان آور از ویزیت پزشک و هزینه‌های بالای درمانی تا قبوض تلفن و آب و برق همه و همه برق از چشمان انسان می‌پراند و آب دیدگان را جاری می‌سازد.

این عامل سومی را که به دقت واکاوی کنیم به این نکته که چرا پیشرفت را در این‌جا ظاهری نامیدم بیشتر پی خواهیم برد و بیشتر معلوم می‌شود که بالا رفتن این برج‌های لوکس به پایین افتادن کارگران زیادی از خط فقر ممکن شده است و فربهی رونق اقتصاد در این دیار به برکت چسبیدن پوست شکم به کمر خیل بیچارگان میسور گشته است و در برخی تعابیر دیدم که دبی را بهشت جهان‌گردان و جهنم کارگران خوانده بودند.

همه این‌ها مفاد همان فرمایش امیر علیه‌الصلاة و علیه‌السلام است که فرمود: «هیچ‌گاه فقیری گرسنه نمی‌ماند مگر به خودداری غنی و بی‌نیازی از پرداخت حقوق و خداوند از ایشان بازخواست خواهد

نمود»<sup>۶۰</sup> و یا در تعبیری زیبا از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: «مردمان، تنگدست و نیازمند و گرسنه و برهنه نمی‌شوند، مگر به سبب گناه ثروتمندان»<sup>۶۱</sup>

از همه این‌ها گذشته نباید غافل شد که این کشور با این منابع نفت و ثروت‌های هنگفت باد و آب آورده تنها ۸۳۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و این یعنی دوازده هزار کیلومتر مربع کوچکتر از استان خراسان جنوبی خودمان و هزینه کردن این درآمدها در این جغرافیای کوچک قطعاً بیشتر به چشم می‌آید تا در ایرانی که بودجه احداث یک خط آهن از شمال به جنوبش به اندازه آباد کردن بخش عمده‌ای از این کشورک‌هاست.

در این کشور که «برج الخلیفه» اش تقریباً از همه جای آن قابل دیدن است نمود کارهای عمرانی و اقتصادی به خاطر تمرکز سرمایه طبیعتاً بیشتر خواهد بود.

علاوه بر همه این موارد پشتیبانی و کمک‌های قدرت‌های بزرگ اقتصادی دنیا را نباید نادیده گرفت که مانند کودکی نوپا دست این حکومت و اقتصاد آن را گرفته‌اند و همراه خود پا به پا برده‌اند تا شیوه راه رفتن خودشان را یادشان بدهند و این مورد آخر همان مشکل همیشگی وابستگی را هم به دنبال داشته است و آن این که هر جا آن مادر و آموزگار زمین بخورد این طفل نیز به زمین خواهد خورد کما اینکه در

۶۰ - «ما جاع فقیر إلا بما منع غنی، و اللّٰه سائلهم عن ذلك» نهج البلاغه حکمت ۳۲۰

۶۱ - «إِنَّ النَّاسَ مَا افْتَقَرُوا و لا احتاجوا و لا جاعوا و لا عروا إلا بذنوب اللّٰغیاء» من لا

یحضره الفقیه ج ۲ ص ۷

جریان رکود اقتصادی غرب اینجا هم دچار همان و بدتر از همان رکود شد و اکنون با این که گریه این نوزاد و سایر نوزادان آن مادر بلند است ولی چون دست و پای مادر هم بدجوری درد می‌کند معلوم شده است که این مادر نامادری بوده است و جانش را بیش از کودکش دوست دارد و سراغی از آنان نمی‌گیرد.

وشکی نیست که اگر برای رد شدن از جویی دستت را در دست دیگری گذاشتی و به او تکیه کردی با افتادن او تو نیز خواهی افتاد و لاجرم استخوانت خواهد شکست.

نکته مهم و قابل تأمل دیگر این‌که در کشور عزیز خودمان بیشترین سرمایه‌گذاری و هزینه روی علوم و دانش‌های بنیادینی چون هوافضا، انرژی هسته‌ای، نانو تکنولوژی و سلول‌های بنیادین صرف شده است، اما در امارات بیشتر به کارهای دهان پرکن و چشم‌گیر پرداخته‌اند و به جای پرداختن به زیرساخت‌ها و پیشرفت‌های دراز مدت سرمایه‌اشان را صرف ساختن بلندترین برج دنیا و بزرگترین فرودگاه جهان و وسیع‌ترین بازار عالم کرده‌اند و این یعنی همان چشم‌وهم‌چشمی مزمن که شاید در نگاه سطحی و عوامانه قابل تقدیر باشد اما قطعاً در دراز مدت مایه استقلال و تمدن‌سازی و تولید علم نخواهد بود.



## اشارات: جل الخالق!

واخر سفر «دبی مال» هم رفتیم که می گفتند بزرگ ترین بازار دنیا است و اگر از دید روایات بنگریم این یعنی بزرگترین جولانگاه شیطان در دنیا<sup>۶۲</sup> و انصافاً هم که هیچ جا مانند بازار مایه غفلت نیست به ویژه اگر بزرگترین در دنیا هم باشد<sup>۶۳</sup> این مرکز که بیش از یک میلیون و صدهزار مترمربع مساحت دارد بازاری است که به معنای واقعی کلمه از شیر مرغ تا جان آدمیزاد در آن پیدا می شود و اگر کسی برای غفلت وقت داشته باشد دو سه روزی طول می کشد تا همه جایش را ببیند و از متاع دنیا بهره مند شود.

۶۲ - عن رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم: «شَرَّ بَقَاعِ الْأَرْضِ الْأَسْوَاقُ وَ هِيَ مَيْدَانُ إِبْلِيسَ يَغْدُو بِرَأْيَتِهِ وَ يَضَعُ كُرْسِيَّهٖ وَ يَبِئْتُ ذُرِّيَّتَهٗ فَبَيْنَ مَطْفَفٍ فِي قَفِيزٍ أَوْ طَائِشٍ فِي مِيزَانٍ أَوْ سَارِقٍ فِي ذِرَاعٍ أَوْ كَاذِبٍ فِي سَلْعَةٍ فَيَقُولُ عَلَيْكُمْ بِرَجُلٍ مَاتَ أَبُوهُ وَ أَبُوكُمْ حَتَّىٰ فَلَا يَزَالُ الشَّيْطَانُ مَعَ أَوَّلٍ مِّنْ يَدْخُلُ وَ آخِرٍ مِّنْ يَرْجِعُ» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم: «بدترین قطعه های زمین بازار می باشد که آنجا جولانگاه شیطان است، هر بامداد پرچم خود را برافراشته می سازد، و تحت خویش را در آنجا می نهد، و اولادش را پراکنده می سازد، آنها چون به اشخاصی برسند گویند پیمانمان را کم دهند، یا کفه ترازونی را که جنس در آن است سبک گیرند، و یا در اندازه گیری پارچه کم گذارند، یا در باره جنسی دروغ گویند، شیطان بفرزندانش گوید: سفارش میکنم شما را بمردی که پدرش مرده، و پدر شما زنده است، و شیطان همواره با نخستین فردی که وارد بازار می شود، و آخرین نفری که باز می گردد همراه می باشد، و از او جدا نمی گردد. معانی الأخبار، ص: ۱۶۸

۶۳ - دبی مال (به انگلیسی: The Dubai Mall، به معنی: مرکز خرید دبی) نام بزرگترین مرکز خرید جهان است که در شهر دبی ساخته شده است. این مرکز خرید بخشی از پروژه ۲۰ میلیارد دلاری برج خلیفه، بلندترین سازه جهان می باشد و دارای بیش از ۱،۲۰۰ فروشگاه است.

در تمام پیچ و خم و بالا و پایین این مجموعه عظیم دو بخش توّجه را جلب کرد یکی کتاب فروشی عجیب و غریب و عریض و طویلی بود که فقط دیدن جلد کتاب‌هایی که در آن چیده بودند چندین ساعت وقت می‌برد و از تمام موضوعاتی که به ذهن انس و جن می‌رسد در آن کتاب وجود داشت.

راهروهای کتاب فروشی به صورت حلزون گون می‌پیچید و انسان را در اعماق فرهنگ و هنر و علم فرو می‌برد و اندکی علاقه به موضوعی خاصّ می‌توانست از همراهی رفیقان غافلت کند و ساعتی معطلشان کند و این همان اتّفاقی بود که برای ما در آن شب رخ داد. دومین صحنه جذّابی که در میانه این مجموعه توّجه نگاهمان را جلب کرد آکواریوم بزرگ و زیبایی بود که طبق نقل‌ها این نیز در نوع خود بزرگترین است.

در این آکواریوم بزرگ انواع و اقسام ماهیان و آبزیان وجود داشت که جذّاب‌ترینشان همان ترسناکترینشان بود یعنی جناب کوسه و نمی‌دانم بی‌آزاری کوسه‌ها به خاطر این بود که دندان‌هایشان را کشیده بودند و دست‌کاری ژنتیکشان کرده بودند و یا دقّت کرده بودند سایر ماهیانی که با این شکارچیان بی‌رحم در یک جا قرار می‌دهند گوشت خوشمزه‌ای نداشته باشند شاید هم از آن نژادهای بی‌خطر بودند که از کوسه فقط اسم و قیافه‌اش را دارند.

زیبایی و تنوّع موجودات دریایی «جلّ الخالق» و «الله اکبر» مان را در آورد و حسابی محوشان شدیم و ای خالق مهربان قربان عظمت و جلال و جمالت بروم که

«با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشاکنم تورا» این که در وسط آن همه ترک تازی شیطان، تصویری از هنرنمایی احسن الخاقین ببینی و محو آیات جمال خداوند متعال شوی غنیمت بزرگ و نعمت سترگی است و خدا می‌داند که ذکر او در میان غافلان چه لذتی دارد و چه ارزشی.<sup>۶۴</sup>

و بعدها دیدم که در خصوص ذکر خدا در بازار سفارش‌های ویژه و توصیه‌های زیبایی وارد شده است.<sup>۶۵</sup> که خدا قسمت‌مان کند. آمین. ظاهراً همان طور که شیاطین برای گمراه کردن انسان‌ها در اماکن مقدّسه برنامه ویژه دارند و از انواع دام‌ها استفاده می‌کنند ملائکه هم برای نگاه داشتن مؤمنین در لغزش‌گاه‌ها به دعا مشغولند و بیشتر هوای فرزندان آدم را دارند.

فقط خدا کند طوری باشیم که گر بلغزد پا به دو دست دعا نگه دارندمان و سر رشته را نگاه داریم تا هوایمان را داشته باشند.

---

۶۴- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَاكَرُ اللَّهِ فِي الْغَافِلِينَ كَالْمُقَاتِلِ فِي الْفَارِسِ وَ الْمُقَاتِلِ فِي الْفَارِسِ لَهُ الْجَنَّةُ. «رسول خدا- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- فرمود: آن کس که در میان غافلین، خدا را متذکر می‌شود، مانند کسی است که در میان فراریها، پا برجا ایستاده، جنگ می‌کند و کسی که در میان فراریها به جنگ مشغول باشد، بهشت برای اوست.» عده الداعی و نجاح الساعی ص ۲۵۷

۶۵- وَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي السُّوقِ مُخْلِماً عِنْدَ غَفْلَةِ النَّاسِ وَ شُغْلِهِمْ بِمَا [هُمْ] فِيهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ يَغْفِرُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفِرَةً لَمْ تَخْطُرْ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ. «از پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- وارد شده است که فرمود: هر کس خدای را با اخلاص در بازار یاد کند به هنگامی که مردم غافلند و مشغول تجارت هستند، خدای تعالی هزار حسنه برای او می‌نویسد، و روز قیامت او را به مغفرتی می‌آمزد که به قلب بشری خطور نکرده است.» همان.

چین و شکن‌های رکود اقتصادی هم بدجوری در پیشانی این مرکز خرید بزرگ هویدا بود و خلوتی فروشگاه‌ها گواه روشنی بود بر خالی بودن جیب‌ها و به ته دیگ رسیدن کف‌گیرها.

بیشتر مشتریان اینجا اهالی «ویندو شاپینگ»<sup>۶۶</sup> هستند یعنی همان تفریح ارزان و یترین بینی و لذت بردن از دیدن و پسندیدن اجناس فروشگاه‌ها بدون این‌که چیزی بخرند و پولی خرج کنند.

معلوم است بسیاری از بندگان خدایی که در این‌جا موج می‌زنند آمده‌اند تا فقط خود را در لباس‌های گران‌قیمت اینجا تصوّر کنند و در عالم آرزوهایشان با جواهرات دست نیافتنی اینجا قیافه بگیرند و خدا حفظمان کند از آرزوهای طولانی و اندیشه‌های کوتاه!

یکی از خوبی‌های فروشگاه‌های لوازم صوتی و تصویری در این‌جا این است که از هر دستگاهی یک نمونه را گذاشته‌اند برای این‌که هر چقدر می‌خواهی با آن کار کنی و با کارایی‌ها و قابلیت‌هایش از نزدیک آشنا شوی که این در مقایسه با برخی فروشگاه‌هایی که تا تمام پول دستگاه را ندهی نمی‌گذارند حتی آن را روشن کنی امتیاز خوبی است و قدم مثبتی در مسیر مشتری محوری به شمار می‌رود.

قیمت‌ها البته نجومی است آن هم نجوم کهکشان‌های دیگر. از باب تحقیق میدانی برخی اجناسی که در ایران جان خودمان سه‌الی چهار هزار تومان بود را قیمت کردم که با رقمی معادل هفتاد هزار تومان جواب گرفتیم.

این را هم بنویسم که «دبی مال» پایین پای «برج خلیفه» یعنی بلندترین



برج جهان قرار گرفته است و مهر تایید دیگری است بر این ادعا که این جا همه به دنبال بزرگ‌ترین‌ها و اولین‌ها هستند. برج خلیفه هم حکایت غریبی دارد و آن‌گونه که می‌گویند شعری است که ابتدا با نام «برج دبی» سروده شده است و بعداً که در تامین هزینه‌ها و جذب سرمایه برای ساختش کم آورده‌اند و در قافیه‌اش مانده‌اند دست به دامان ابوظبئی‌نشین‌ها شده‌اند و چون با صدقات و مبرات آن‌ها کارش به انجام رسیده است در یک شب به «برج الخلیفه» تغییر نام پیدا کرده و در امارت دبی نمادی از امارت ابوظبئی شده است.

این برج ۸۲۸ متری که بسان سرنگی بزرگ مشغول تزریق عربیت در آسمان غبار آلود منطقه است با قاعده‌ای پهن از زمین فاصله می‌گیرد و در اوج نوک تیزی به پایان می‌رسد و به معنای واقعی کلمه یک سر و گردن از همه آسمان‌خراش‌های اینجا آسمان خراش‌تر است!

شنیده‌ام که جدیداً عربستان جهت کم کردن روی دیگران و زیاد کردن اعتبار خود طرح ساخت برجی بلندتر در جدّه را ارائه کرده که هزار متر ارتفاع دارد و عنوان بلندترین را از برج خلیفه خواهد گرفت و البته بلند پروازی‌های دیگری نیز در گوشه کنار خلیج به گوش و چشم می‌خورد که البته خیلی از آن‌ها را باید به حساب آرزوهای دست نیافتنی و رؤیاهای شیرین دانست تا طرح‌های قابل اجرا در کوتاه مدّت.

و خدا عاقبتمان را به خیر کند در میان این چشم و هم چشمی‌ها و رقابت‌های عربی و خلیجی و نمی‌دانم اگر این برنامه تا حدّی ادامه پیدا

کند که کار را به ساخت برج‌هایی با ارتفاع بیش از مسافت شرعی<sup>۶۷</sup> بکشد آیا در سفر از طبقه هم کف به طبقات بالا باید نماز را شکسته

خواند یا خیر!؟



## اشارت: دبی، اودوییته؛

روز آخر سفر و بعد از آخرین نماز صبحی که به امامت سیدنا خواندم در حالی که هنوز از سید جدا نشده بودم و خداحافظی نکرده بودیم دلم گرفت و نی قلبم شروع کرد به شکایت از جدایی‌ها و در همان بین الطوعین همیشه خلوت دبی که غافلین شبش به خواب رفته‌اند و غافلین روزش نیز هنوز بیدار نشده‌اند چند بیت شعری از نای قلم تراوش کرد و چکامه‌ای شد در بیان سختی فراق و اظهار محبت به سید بزرگوار میزبان.

گرچه در شعر هم اشاره کردم که قصد چاپلوسی و مدح مذموم را ندارم اما در پایان برگه ای که شعر را در آن برای سید نوشتم به صراحت نوشتم که امیدوارم دستوری که به خاک پاشیدن در صورت «ستایشگران» وارد شده است<sup>۶۸</sup> را امتثال نکنند و این سروده را اظهار محبتی بدانند از فرزندی کوچک با ارادتی وصف ناشدنی نسبت به سادات و ذریه حضرت زهراء سلام الله علیها.

گفتم اینجا هم این چکامه را به عنوان خاتمه در این سفرنامه بنگارم تا هم برای خودم ماندگار شود و هم شاهی باشد بر محبتان نسبت به فرزندان رسول الله که اکرام و دوست داشتنشان از اسباب شمول

۶۷ - طبق اختلافی که در تفسیر فرسخ بین علما، وجود دارد این مسافت از ۴۰ کیلومتر تا ۴۵ کیلومتر در نوسان است.

۶۸ - «أحثوا التراب فی وجوه المدّاحین». بر چهره ستایشگران خاک بیفشانید. نهج الفصاحة

شفاعتشان دانسته شده است<sup>۶۹</sup> و از طرفی نیز تکمیل برخی اطلاعاتی باشد که در متن سفرنامه نیامد و بسان خرده ریزه‌هایی از این‌جا مانده و از آن‌جا مانده در این شعر جایشان دادم.

و باز هم تاکید می‌کنم که این الفاظ صرفاً جریان غیر ارادی یک حسّ درونی بود بر پهنای کاغذ و قسمت ارادی وجودم نقش چندانی در سامان دادن و آرایش و ویرایشش نداشته است و این است آن ابیات که پایان دادن به این سفر و نامه آن را بر عهده‌اشان گذاشته‌ام:

سحر ما را هوایی در سر افتاد	و در دل عکس روی دلبر افتاد
گمان دارم که فردا شب در ایران	بیارم اشک فرقت از دو چشمان
عزیزی را در اینجا جا گذارم	که ماندش به شهر خود ندارم
هوایش در سرم یادش به خاطر	دلَم با یاد رویش گشته عاطر
سرم سودایی‌اش هر روز و هر شب	جواد الخلق، جواد الابن و الاب <sup>۷۰</sup>
و محمود است و احمد، زاده اوست	دل و دست و سرم دلداده اوست
صریح و قاطع و گه با کنایت	کند ارشاد و ایضاح و هدایت
اگر چه بر سرِ دلِ پاسبانم	نگهبانش به روزان و شبانم

۶۹ - وَ قَالَ (صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ): «أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمَكْرَمِ لِذُرِّيَّتِي وَ الْقَاضِي حَوَائِجِهِمْ وَ السَّاعِي لَهُمْ فِي أُمُورِهِمْ عِنْدَ مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ وَ الْمَحْبَبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ».

پیامبر (صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) می‌فرماید: «در روز رستخیز شفاعت چهار کس کنم: آن‌که فرزندان مرا بزرگ دارد و نیازهای ایشان را برآورد و به هنگام اضطرار در راه سامان

به امورشان بکوشد و با قلب و زبان آن‌ها را دوست بدارد». کشف الیقین ص: ۳۲۹

۷۰ - نام پدر بزرگوار ایشان که از علماء ربّانی بودند و فرزند کوچکشان «جواد» بود.

ولی سید دل از دست دلم برد  
 امارات غزل، غرق محبت  
 «جمیرا»<sup>۷۱</sup> ی وجودم ساحل توست  
 و «شارق»<sup>۷۲</sup> گشته «العین»<sup>۷۳</sup> وجودم  
 و «سیتی سنتر»<sup>۷۴</sup> این دل، صدایت  
 نه مدّاحی کنم نی چاپلوسی  
 خدا داند که مدحم در چه حدّ است  
 اگر نافه به دست تو صبا داد  
 خدا دست از دل تو بر ندارد  
 به صاحب مسجّدت من می سپارم  
 دلم در صندوق مسجد، امانت  
 خدای سید محبوب، ای یار!

و قانون «مشو عاشق!» به هم خورد  
 دبی ها و دوبیتی ها، ارادت  
 ز «دیره»<sup>۷۵</sup> تا «ضیافه»<sup>۷۶</sup> مایل توست  
 از این که «بردبی»<sup>۷۷</sup> یار تو بودم  
 «فجیره»<sup>۷۸</sup> ها و «عجمان»<sup>۷۹</sup> ها فدایت  
 فقط اظهار حبّ و دست بوسی  
 اگر مدح پسر هم مدح جدّ است  
 به یمن دولت آل عبا داد<sup>۸۰</sup>  
 و دستی هم مرا بر دل گذارد  
 سراغ کس از او بهتر ندارم  
 بدون دل روم از آستانت  
 نگه دارش نگه دارش نگه دار!

۷۱ - ساحل معروف دبی.

۷۲ - بخش قدیمی دبی.

۷۳ - خیابان معروفی در دبی که در همین ایام نامش به «خیابان دوم دسامبر» تغییر کرد.

۷۴ - شارقه یا شارجه از امارت‌های هفت‌گانه که متصل به دبی است با یک بلا تشبیه و یک بلا نسبت حکم همان شهرری را دارد برای تهران خودمان، و این که به «شارژه» معروف است به خاطر بلایی است که در گویش‌ها مختلف عربی بر سر «قاف» می‌آید و در عراق «گاف» می‌شود و در سوریه و لبنان «همزه» و اینجا هم اول «جیم» می‌شود و بعد با لهجه ای لبنانی‌گون «ژ» شنیده می‌شود و خدا اموات همه را بیامرز!

۷۵ - منطقه‌ای تجاری بیرون دبی

۷۶ - قسمتی از دبی که قبلاً بیرون شهر محسوب می‌شده و اکنون مرکز شهر است (بر دبی یعنی بیرون دبی مثل دور شهر قم)

۷۷ - از مراکز خرید معروف دبی

۷۸ - نام یکی از شیخ‌نشین‌های هفت‌گانه امارات

---

۷۹ - نام کوچکترین امارت امارات

۸۰ - «از رهگذر خاک سر کوی شما بود / هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد»

